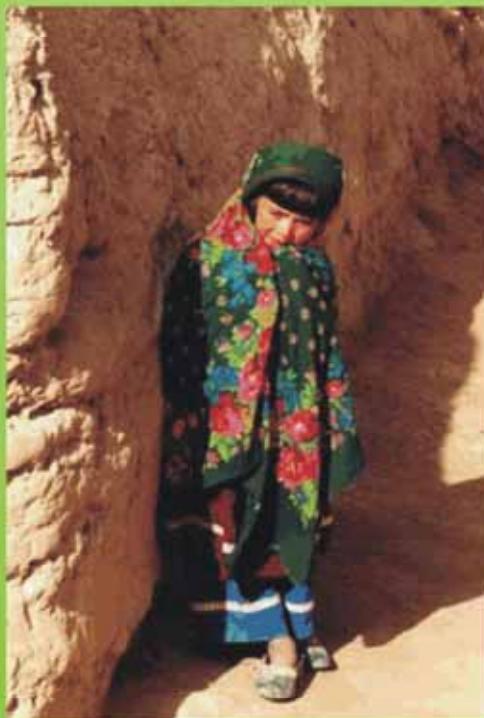
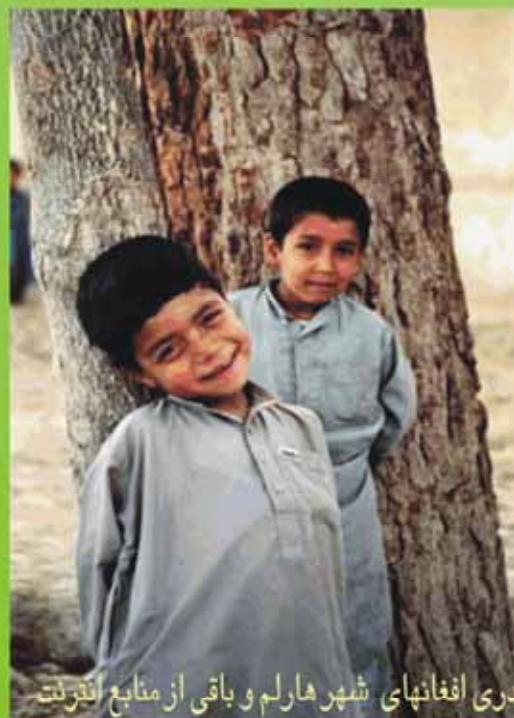
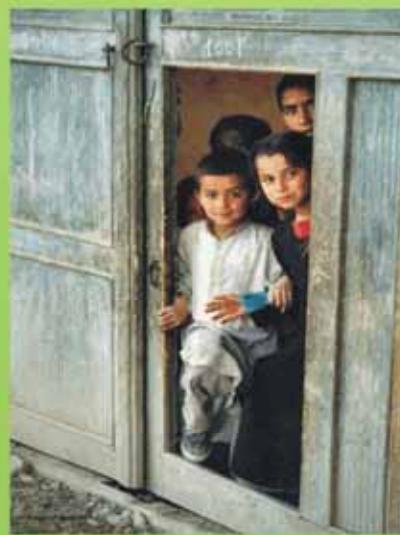


نیال

در برگهای این شماره

- آیا در مورد کشور خود میدانید؟ (برای نوجوانان)
- گام نخست در آموزش زبان (ویژه نوجوانان)
- داستان کوتاه "کرمچهای" (برای نوجوانان)
- ابن سینای بلخی (برای نوجوانان)
- یوه طنز
- د پشتوری توری او تصویری الفبی
- صفحات ویژه کودکان
- چشمها آبی (سرود های کودکان)
- اسبی با یال های سیز رنگ (داستان کوتاه)
- جوانه ها
- شنگفتن در بهار و باران
- سرگرمی ها و پرسشها (برای نوجوانان)
- نقش زبان مادری در حل دشواری های برحاست از محیط غربت و چگونگی آموزش کودکان
- ... معضلات زیست در کشور بیگانه
- پیامها



پنج عکس بالا از شاگردان کورس زبان مادری افغانهای شهر هارلم و باقی از منابع اینترنت

یادداشت اداره



برداشت و به دسترس کودک تان قرار دهید، برگه های ویژه نوجوانان و در اخیر صفحات چند ویژه مادران و پدران که امیدواریم در آینده دریجه بی باشد برای گفتگو با شما، مطالب و نظریات شما. یادآور میشوم که همکاری و رهنماei شما در فرآگیری و آموزش این نشریه با فرزندان تان شرط حتمی میباشد، در غیر آن استفاده لازم صورت نخواهد گرفت.

از اینکه نوجوانان ما بنا به شرایط ناسامان کشور توانستند طور شاید و

باید به آموزش زبان و دیگر آگاهی های لازم برسند، ما بخش نوجوانان را طوری در نظر گرفته ایم که هم برای نوآموzan و هم برای آنانیکه آشنایی اندک با زبان دارند و قبل از چند صنف مکتب را در افغانستان و یا کشور های همسایه آن دنبال کرده اند، موثر و قابل استفاده باشد. حتی جوانانیکه با زبان آشنایی ندارند، میتوانند از این کوشش ما بهره گیرند.

در بخش تهیه مطالب پشتون با تأسف توانستیم توجه و همکاری مورد نیاز خود را کسب کنیم. فقط با استفاده از دو کتابی که محترم عزیز محمد آماج لطف نمودند و در اختیار ما گذاشتند، توانستیم چیزی برای کودکان داشته باشیم و از اینکه مجله روش و سبک نگارش مخصوص خود را دارد، امیدواریم در شماره های دیگر همکاری صاحب نظران و قلمبستان این عرصه را بیشتر داشته باشیم.

تجربه دوساله آموزش کودکان افغان شهر ما مرآ و ادعاشت که به ایجاد این نشریه دست بزنم. همان گونه که شاعر زنده یاد مالیلا صراحت روشنی در ایجاد بنگاه ویرایش "شاهمامه" مرا تشویق کرد، شاعر عزیز ما داکتر حمیرا نکهت دستگیرزاده انگیزه کار بیشتر برای کودکان و نوجوانان را در من خلق کرد و با داشتن امکانات بنگاه شاهمامه، در جستجوی زمان و زمینه بی بودم تا به این هدف نایل آیم که در مورد از تشویق صاحب نظران و فرهیخته گان ادبیات و فرهنگ ما چون استاد و اصف باختری، نصیر مهرین، داکتر صبور سیاه سنگ، جلال نورانی، فاروق فارانی و همکاری پروین پژواک، هژبر شینواری، محمد شاه فرهود، ا. آزرم، قادر مرادی، پروین سرابی، عزیز احمد عزیز، فاروق تیموری، شفیقه تیموری بهره بردم و ایشان را

منیزه نادری
منیزه نادری

Nehal

An Educational & Informational Quarter Magazine for Afghan Children Abroad.

License Holder: SHAHMOAMA (Afghan Publication Center in) Holland

Editor in Chief: Manizha Naderi
Assistants: Eqlima Paryan & A. Faqiri

www.shahmoama.persianblog.com
E-mail: shahmoama@yahoo.com
shahmoama@hotmail.com
Tel.: 31(0)641375638

قیمت تک شماره ۴ یورو وجه اشتراک سالانه:

- در هالند ۲۰ یورو

- در خارج از هالند ۳۰ یورو

(مصارف پستی به دوش اداره نهال است.)

مراکز تماس برای بدست آوردن نشریه در بازار بیفروایک:

Hanif Bakhtari

Zaal 35, Shop#35028

Tel.0653899931

و یا بنگاه نشریاتی "شاهمامه"

شماره بانکی:

Stg. Shahmoama
(Centrum voor Grafische Vormgeving)
Giro: 2997637 Postbank
Netherlands

نهال

فصلنامه برون مرزی کودکان و نوجوانان افغانستان
(نشریه آموزشی و معلوماتی)

صاحب امتیاز، ویرایش و چاپ:

بنگاه نشریاتی "شاهمامه"، هالند

مدیر مسؤول: منیزه نادری

همکاران: اقلیما پریان و ع. فقیری

هیئت تحریر در ویرایش مطالب خود را آزاد میداند.

مطلوب فرستاده شده به اداره نهال و اپس نمی شود.

مسنونولیت محتوى مطالب به دوش نویسنده است.

چاپ بخشهای نهال با حفظ نام مجله و امتیاز به بنگاه نشریه "شاهمامه" در هر نشریه آزاد است.

آیا در باره کشور خویش افغانستان میدانید؟

تھیہ کنندہ: بہرام مرادی



(۰۶۴۷۵۰) کیلومتر مربع میباشد. در باره نفوس افغانستان همواره ارقام متفاوتی ارایه شده است زیرا سرشماری نفوس در کشور ما نتوانسته است به صورت دقیق انجام گیرد. تازه ترین رقم نفوس افغانستان را بین بیست و یک تا بیست و شش میلیون نفر تخمین کرده اند. در افغانستان ملت های مختلف زنده گی می کنند که عده ترین آن ها ملیت های پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوج، نورستانی، پشه یی، ايماق و ... میباشند که هر کدام با زبان های مخصوص خود صحبت میکنند. اما زبان فارسی دری و زبان پشتون زبان های رسمی می باشند. خوب است بدانید که در وطن ما پنجاه درصد از مردم به مدت یک و نیم هزار سال این قسمت را "خراسان" می نامیدند و در قرن نزدیک نام افغانستان به صفت نام رسمی این کشور قرار گرفت. زبان های ازبیکی و ترکمنی و باقی مانده به زبان های دیگر مثل بلوجی، پشه یی، نورستانی و ... صحبت میکنند.

سرزمین ما در قاره آسیا واقع بوده و یک کشور کوهستانیست. در نقشه بالا، کشور های همسایه افغانستان نیز دیده میشوند. ببینید همسایه های ما کدام کشورها استند. همسایه های افغانستان کشور

افغانستان در حال حاضر دارای ۳۴ ولایت است. در زیر نام ولایت ها را جهت معلومات شما می آوریم و شما موقعیت این شهر های بزرگ را بروی نقشه ببینید: ۱- ارزگان - ۲- بادغیس - ۳- بامیان - ۴- بدخشان - ۵- بغلان - ۶- بلخ - ۷- پروان - ۸- پکتیا - ۹- پکتیکا - ۱۰- پنجشیر - ۱۱- تخار - ۱۲- چوزجان - ۱۳- خوست - ۱۴- دایکوندی - ۱۵- زابل - ۱۶- سرپل - ۱۷- سمنگان - ۱۸- غزنی - ۱۹- غور - ۲۰- فاریاب - ۲۱- فراه - ۲۲- کابل (پایتخت کشور) - ۲۳- کاپیسا - ۲۴- کندز - ۲۵- کندھار - ۲۶- کندر - ۲۷- لغمان - ۲۸- لوگر - ۲۹- ننگرهار - ۳۰- نورستان - ۳۱- نیمروز

ما در شماره های آینده مطالب بیشتری در باره افغانستان برای شما میباشد.

شاد و موفق باشید!

مساحت افغانستان شش صد و چهل و هفت هزار و پنجصد

گام نخست در آموزش زبان فارسی دری

نوشتۀ فاروق تیموری

کودکان و نوجوانان دور از میهن،

اساس و بنیاد هر زبان را الفبا تشکیل میدهد. بدون دانستن و یاد گرفتن الفبا، خواندن و نوشتن یک زبان بسیار مشکل است. هر زبان دارای الفبای ویژه خود میباشد. زبان فارسی دری ما هم الفبای بخصوص را دارا میباشد که جمعاً ۳۳ حرف است، به این ترتیب:

ا-ب-پ-ت-ث-ج-ج-ح-ح-د-د-ر-ز-ژ-س-ش-ص-ض-ط-ظ-ع-غ-ف-ق-ک-گ-ل-م-ن-و-ه-ء-ی
از جمله این حروف، چهار حرف آن که عبارت از (پ-ج-ژ-گ) میباشند، مخصوص زبان فارسی است و در زبان عربی موجود نیست و اگر در واژه‌ی یکی از این حروف دیده می‌شود، میگوییم که آن واژه عربی نیست. همچنان هشت حرف (ث-ح-ص-ض-ط-ظ-ع-ق) که امروز در کلمات فارسی دیده نمیشوند و اگر در واژه‌ی یکی از این حروف دیده شود، میگوییم که آن واژه فارسی نیست. حروف دیگر که در الفبای زبان فارسی وجود دارند، بین زبان فارسی و عربی مشترک میباشند.

برای ساده‌گی کار و آشنایی بیشتر نوآموزان، حروف الفبای فارسی را به دو دسته تقسیم میکنیم:

۱- حروف بی نقطه: (ا-ح-د-ر-س-ص-ط-ع-ک-گ-ل-م-و-ه-ء)

۲- حروف نقطه دار: (ب-ت-پ-ث-ج-ج-ح-ح-د-د-ر-ز-ژ-ش-ص-ظ-غ-ف-ق-ن)

حرف "یا" اگر در امتدادش حرف دیگری باشد به شکل نقطه دار (ی) و اگر در آخر کلمه آید به شکل بی نقطه (ی) نوشته میشود.

همین حروف الفباست که کلمات و جملات را تشکیل میدهند که یک عدد آن در آغاز، وسط و آخر کلمات به شکل اولی خود قرار میگیرند و عدد دیگر در آغاز، وسط به شکل نیمه و در آخر به شکل اصلی و مکمل خویش نوشته می‌شوند. در جدول زیر ملاحظه میکنید که کدام حرف‌ها به شکل اولی و اصلی و کدام حرف‌ها به شکل نیمه قرار میگیرند:

ج	ج	ث	ث	ت	ت	پ	پ	ب	ب	ا
ر	ذ	د	خ	خ	ح	ح	ح	ج	چ	ج
ض	ض	ص	ص	ش	ش	س	س	ژ	ژ	ز
ق	ق	ف	ف	غ	غ	ع	ع	ظ	ظ	ط
و	ن	ذ	م	م	ن	ل	ل	گ	گ	ک
						ی	ی	ء	ء	۵۵

حروفی که در نوشتن در آغاز، وسط و آخر کلمات به شکل اصلی قرار می‌گیرند و تغیر نمی‌کنند عبارت اند از:

(ا-د-ذ-ر-ز-ژ-ط-ظ-و)

دیده میشود که در این کلمات حروف ذکر شده در آغاز، وسط و آخر به شکل خود قرار گرفته و کدام تغیر کلی در آنها دیده نمی‌شود، صرف به شکل پیششود و یا پسوند با حروف دیگر یکجا در می‌آیند.

امروز	د	ذغال	آذر	کاغذ	اژدها	ژاله	ژ	کاهن	ازدها	بازار	بازار	ظالم	مظلوم	مطابق	خیاط
برادر	پدر	پدر	چهار	چهار	چهار	چهار	چهار	کجا	کجا	کجا	کجا	کتاب	کتاب	علم علوم	جمع جمیع
ب	پ	پ	ت	ت	ت	ث	ث	ج	ج	ج	ج	صبح صبح	کتاب کتاب	علم علوم	معلوم معلم

اما حروفی که در آغاز، وسط به شکل نیمه و در آخر به صورت اصلی خود می‌آیند، از این قرار اند:

ب	برادر	برادر	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پدر	پدر	پ	چهار											
ت	تبه	تبه	ت	لحاف											
ث	ثواب	ثواب	ث	اتفاق	اتفاق	اتفاق	اتفاق	ثواب							
ج	جواب	جواب	ج	کلک کلک	کلک کلک	کلک کلک	کلک کلک	جواب							
چ	چهار	چهار	چ	جنگ جنگ	جنگ جنگ	جنگ جنگ	جنگ جنگ	چهار							
ح	حلوا	حلوا	ح	سیل سیل	سیل سیل	سیل سیل	سیل سیل	حلوا							
خ	خدای خدا	خدای خدا	خ	سلام سلام	سلام سلام	سلام سلام	سلام سلام	خدای خدا							
س	سوال سوال	سوال سوال	س	زبان زبان	زبان زبان	زبان زبان	زبان زبان	سوال سوال							
ش	شمع شمع	شمع شمع	ش	پسته پسته	پسته پسته	پسته پسته	پسته پسته	شمع شمع							
ص	صلح صلح	صلح صلح	ص	ماهی ماهی	ماهی ماهی	ماهی ماهی	ماهی ماهی	صلح صلح							
ض	ضربه ضربه	ضربه ضربه	ض					ضربه ضربه							

باید گفت که در نوشته، حروف (س) و (ش) را هم به صورت دندانه دار و هم به صورت کش کرده بدون دندانه نوشته میکنند که هر دو صحیح اند.

شكل حروف (ع) و (غ) نظر به موقعیت آن در کلمه فرق میکند که در زیر مثالهای آن را می بینیم:

عمر، عقل، شاعر، شعر، ضعیف، شمع، وداع، غرب، تغیر، مبلغ، داغ

به همین قسم شکل حرف (ی) نیز در شروع و وسط با نقطه و در آخر بدون نقطه است:

یاد، یک، زیر، زینه، لیمو، دری، چای، حالی، یکی

همچنین شکل حرف (ه) یا (ه) نظر به موقعیت آن در شروع وسط و آخر کلمه فرق میکند، مثال های زیر را از نظر بگذرانید:

هوشیار، هفته، همیشه، مهم، زنده گی، تهیه، جمعه، پرنده، پرده

توضیح واژه های این بخش:

وداع: خدا حافظی	طالع: بخت و اقبال	ساده: آسان	گام: قدم
تهیه: آماده	مطابق: برابر، یکسان	آغاز: شروع	نخست: اول
مظلوم: کسی که بر او ظلم شده	توضیح: واضح ساختن	عدد: شمار، تعداد	آموختن: آموختن=یاد گرفتن
ضعیف: لاغر، ناتوان	آذر: آتش	مکمل: تکمیل شده، تمام شده	اساس یا بنیاد: پایه، تهداب
ژاژ: گیاه خاردار و هم سخن بیهوده	بوچ: بی معنی	ذکر: به زبان آوردن	تشکیل: ساختن، درست کردن
افزودن: زیاد کردن	کاخ: قصر، عمارت بزرگ	تغییر کلی: تغییر مجموعی یا همگانی	ویژه: خاص
	نصف: نیم	پیشوند: کلمه یا حرفی که در شروع	واژه: کلمه یا لغت
	مضن: ضرر رسان	کلمه بی آید و معنی آن را تغییر دهد.	خصوص: مخصوص، ویژه
	پسوند: حرف یا کلمه بی که در آخر یک		جمعاً: در مجموع
	یار: دوست	کلمه افزوده شود و معنی آن را تغییر دهد.	مشترک: شریک بودن

داستانک کوته

کرمچ ها

از: محمد شاه فرهود

این داستانک سالها پیش در جریده هالندی یک کمپ مهاجرین چاپ شد تا جوانان افغان داخل کمپ، چشم شان به یک متن فارسی دری خورده باشد... مدیر مسؤول جریده جلیل نبی زاده بود.

بعد از چاشت بود و آسمان شهر پرازابرهای تیره چندین ثانیه جا بجا ایستاد و گویی با کسی مکالمه دارد: "در همیشگی، ولی او بر حسب عادت با گامهای تند از کمپ کمپ پوده میشی و سرانجام هم جواب منفی!!" بعد از مکث پناهندگان بسوی سنتروم (مرکز شهر) روان شد. هنوز از چار طولانی حرکت کرد و وارد رسته کتابهای کهنه شد و قفسه ها راه بزرگ نگذشته بود که باران به سراغش آمد. چون جمپر را دید و چون زبان نمی فهمید، از کتابها گریخت و در کنار بارانی نداشت، پس از لحظه بی سراپا ترگردید و در خویش تابلوی کاپی شده پیکاسو، حک و پک ماند و به اشک برجسته غم غم کرد: "تصمیم شرط اول موققیت است." و بی اراده کودک خیره شد. مانند مجسمه ایستاده بود و هیچ نمی جنبد. در درونش آتش‌نشانی منفجر گشت اما بی آنکه اشک ببریزد، روان گشت. از دومین چارراه که گذشت، باران نیز به خاموشی گرایید و از چند روزنہ کوچک، اشعة خورشید بروی خنده اش گرفت و دوباره به منزل پایین رفت.

در مقابل الماری بوتها و کرمچها ایستاد و چندین بوت را با گلهای بهاری نشست.

پناهنده به طرف راست جاده راه میرفت. در داخل ذهنش تل بوت خود اندازه گیری نمود تا سرانجام به کشف یک کرمچ تصاویر اطفال و میهنش می جوشید ولی در حین راه رفتن نایل آمد و کرمچ را با نوق و عجله پوشید و در حینی که ترسم چشمانش نوشته های دکانها را یکایکمی بلعید تا اینکه نگاه وطنی اش را پنهان کرده نمیتوانست، از خود پرسید: "زناده سرگردانش از دور به لوحة آبی رنگ "کرینگ لوب" خورد و نباشد؟"، "به سن و سال من میخوره یا نی؟؟" او که از شرم پاهایش ناخود آگاه سرکهای سرخ و سیاه را برد و با ترسم سرانجام با خویشن خویش به نتیجه رسید: "نی تن غافل ظاهراً بی معنایی داخل دکان "دست دو" شد و از عطش به عجله بسوی جمپرها و پتلون ها دوید. تقریباً همه را زیورو و بگیرش که از دست میره!!" این جمله را گفت بسوی آینه قدم نزدیک شد و کرمچ ها را در آینه تماشا کرد و انگاشت که: "بد نمیگه، برای خودم چور شده!" خوشحال بنظر میرسید، گویی با تماشای مغازه دست دو، بار سندگینی از شانه اش دور بدلش چنگی نزد. هنوز به منزل بالا نرفته بود که چندین تا از هموطنان خود را در میان لباسهای کهنه مصروف پالیدن یافت. با یک ترسم و اشاره دست، از حضور همه بسوی منزل بالا با گامهای تیز از مغازه بیرون شد.

سرک را با عجله قطع کرد و به سمت راست جاده و با چرت و یکایک اشیاء آغاز نمود. ناگهان گویی چیز شکفت انگیز را که فهمیده سه بار جیب هایش را تلاشی کرد. گویی چیز مهمی را در منزل دوم نیز مانند کارکنان مؤظف مغازه به تماشای تفکرات گزنده گام میزد و بدون آنکه کیسه بُری را دیده باشد، نا میپالید، یافته باشد. دل بیقرارش اندکی تسکین یافت. حدود

گم کرده است.

آلدى خارج شد.

با نفس سوخته به کلینیک کمپ رسید، ورقه و عده و ملاقات را به خانم مسؤول سپرده و خانم بدون ترحم و عاطفة آسیایی برایش گفت: "Sorry, u bent te laat!" پناهنه که از شدت مانده گی میلرزید و از ادای خانم فقط معنای "ساری" را فهمیده بود، غضبانک و سرگردان با غم گمهاهی که فشار کمپ و پشمیمانی از پناهنه شدن را افاده میکرد، از کلینیک خارج گردید. هنوز به کلبه چوبین خود نرسیده بود که نوک پایش به سنگی اصابت کرد و بزمین غلتید. چون کرمج هایش خیلی نازک

بودند، در پای راست خویش درد شدیدی را احساس مینمود.

از زمین بلند شد اما گویی به کشفی نایل شده باشد، وارخطاتر گردید، دید که بوتهای قیمتی خود را در مغازه دست دو رها و یاد فامیل دست و پایش را بی شیمه ساخت. خشمگین گلپی

است! پایان

توضیح واژه های مربوط این داستان:

- مبهوت: حیرت زده

- ارزیابی: نتیجه گرفتن

- میخکوب: کنایه از بی حرکت شدن،

حریان شدن

- گزید: انتخاب کرد

- خشمگین: قهر

- بدلاش چنگی نزد: خوشش نیامد

- لمس: به چیزی دست زدن

- گرامی: عزیز، ارجمند

- تطبیق: مطابق و برابر کردن

- رژه: رسم گذشت سریازان و

عساکر

- انگار: گمان کردن، خیال کردن

- رخسار: چهره، سیما، رُخ

- مسؤول: عهده دار، وظیفه دار

- غضبانک: خشمگان، قهر

- افاده: کنایه از بیان کردن

- اصابت: برخورد چیزی به چیز

دیگر

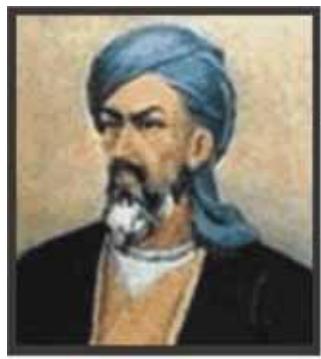
- نایل: یابنده، به مقصد رسیده

- رها: آزار، یله، بی قید و بند

بعد از چند قدم باز به خواندن بی معنای لوایح مغازه ها و دفترها آغاز کرد. لوحة KLM را دید و میرفت تا با این تماشا، غرق ماتم گردد که ناگهان از عقب کش شد. عیناً مانند کسی که بوسیله چنگ ایستاده شود، مبهوت ایستاده ماند و اینبار به آواز بلندی گفت: "کجا میری؟ آلدى برو که نان ارزان خلاص میشه!" دوباره دور خورد و چاپکانه بسوی کراچی های آلدى ایستاد: "کراچی بگیرم یا نگیرم؟" پس از ارزیابی با کراچی داخل آلدى شد.

از رسته نوشابه ها به عجله گذشت، گویی همه بوتل ها را با چشم نوشید. در کنار سبزی ها و میوه ها میخکوب شدو یکدانه گلپی رادر کراچی انداخت ولی قیمت آن ذهنش را گزید گردد، دید که بوتهای قیمتی خود را در مغازه دست دو رها و یاد فامیل دست و پایش را بی شیمه ساخت. خشمگین گلپی را دوباره بجایش پرتاپ کرد و کراچی رادر کنار یخچال های طویل به حرکت آورد.

بسیاری اجناس را با کف دست لمس کرد تا به غرفه مواد حیوانی رسید. نگاهش به قطی بی افتاد که بروی آن عکس پشک نقاشی شده بود. خیلی با دقت و نا امیدانه به عکس مینگریست. کمی نزدیک رفت و عکس پشک برایش گرامی تزو شیریتر گردید و بی اراده از ته دلش به پشک احترام کرد: "پشک جان، تو چقدر خوشبختی، بر تو که حیوانی!! قانون انسانی تطبیق می گردد. تو در کنار آدمها، موقف "اجتماعی" داری! ولی من که انسانم، هم در کشور تو و هم در کشور خودم، بر من قانون جنگل تطبیق می گردد!!!" چشمان پناهنه ترشد و زیانش از گپ ماند، دنیای بی عدالت بر سرش می چرخید، آدمها و پشکها در میان قطرات اشکش رژه میرفتند. در همچون حالتی ناگهان رویش را برگرداند، انگار کسی سیلی محکمی به رخسارش زده باشد. قطی عکس دار را بجایش رها کرد و به عجله دست به جیب برد و کاغذک و عده داکتر را خواند و نالید: "وای خدایانا وقت شده؟" بدون کراچی بسوی غرفه نان ۳۹ سنتی دوید ولی غرفه سیمی از نان های ارزان قیمت و آشنا خالی بود. به ساعتش نگاه کرد، کله اش را سه بار به غرفه سیمی کوفت و با دست خالی از



ابن سینا بلخی که یک دانشمند، فیلسوف و طبیب بزرگ سرزمین ما شخص علم دوست به نام و جهان اسلام است، به گفته بی در سال ۳۶۲ هجری قمری (۹۷۳ م) ابوالحسین سهیلی وزیر دربار و به گفته دیگر در سال ۳۷۰ هجری (۹۸۰ م) در قریه "آفسنه" خوارزم شاه خود خوارزم شاه از او استقبال خوب کردند و مقام بخارا چشم به جهان گشود. این نام شیخ الرئیس نیز ملقب بود.

پدرش عبدالله یکی از مشاهیر بلع بود و در اسکندریه سکونت بلندی برایش قابل شدند.

داشت. مدتی در بخارا گذشتند و با دختری از قریه "آفسنه" به نام زمانی که سلطان محمود غزنوی

ستاره ازدواج کرد. از آنها فرزندی بدنیآمد و نامش را "حسین" بخارا گرفت، چون قبل از مورد ابن سینا بلخی شنیده بود، اورا گذاشتند که بعد از این سینا شهرت جهانی یافت و امروزه با دیگر دانشمندان به غزنی فراخواند. ابن سینا این دعوت را تنها مردم ما بلکه همه فرزانه گان جهان به نام او افتخار میکنند.

نپذیرفت و از گرگان به نیشاپور رفت. سلطان محمود کسانی را به پنج ساله بود که مأموریت پدرش در منطقه "خرمشین" پایان یافت و

جرجان "قابوس" حکومت میکرد که یک شاه علم دوست و هنر پرور راهی بخارا گردیدند. درین هنگام عبدالله تمام توجه خود را به نیشاپور رفت. چون نوبت جستجویش در این

تریبیت و آموزش ابن سینا معطوف نمود. ابن سینا که جا رسید، او به "ری" فرار کرد. در ری شمس الدوله (حاکم ری)

از استعداد شگفت انگیزی برخودار بود، تا سن ده مريض بود و ابن سینا او را تداوی کرد و در اینجا به مقام وزارت

سالگی قرآن عظیم الشان و دیگر علوم مروج دینی و گماشته شد. در همین وقت کتابهای "الشفا" و "القانون" را که

ادبیات آموخت. سپس در نزد محمود مساح که شهرت جهانی دارند، نوشت. پس از مرگ شمس الدوله، پسرش تاج

دانشمند ریاضی و علوم طبیعی بود، ریاضی و دیگر الدوله به او مقام وزارت را پیشنهاد کرد و ابن سینا نپذیرفت و زندانی

دانستنی ها فرا گرفت و از حکیم عبدالله ناطی، منطق شد. در زندان کتاب "الشفا" را تکمیل و به تألیف رسالت "حی بن

و فلسفه آموخت. اسماعیل زاهد در آموزش فقه به او بعظامان آغاز کرد. پس از تاج الدوله، علاوه بر قدرت رسید و

کمک کرد. پس از کسب این علوم به مطالعه مسایل ابن سینا در آن دربار مقام بزرگ یافت.

طبی پرداخت. هفده سال داشت که به صفت یک عالم ابن سینا به زبانهای ترکی و عربی نیز تسلط کامل داشت و به یاری

دین و طبیب پرآوازه و مشهور به کار آغاز کرد. و آنها اشعاری سروده و آثار بسیاری در تفسیر، حدیث و اساسات

شهرتش در هرگوش و کثار زیاند شد.

زمانی که نوح پسر منصور (سامانی) پادشاه بخارا، هفتادی نداشت و در زمینه های فلسفه، اخلاق، روانشناسی و خود

مريض بود، ابن سینا با تشخیص و تداوی دقیق توانست جان او را شناسی تأثیفات زیادداور. کتاب دیگری که در بخش علم طب نوشته

نجات دهد. نوح متوجه لیاقت و کاردانی ابن سینا شد و به او اجازه کتاب ارجمند "قانون و اجوزه" است. این کتاب به زبانهای دیگر

داد تا از کتابخانه شاهی استفاده کند و ابن سینا توانست در اندک جهان نیز ترجمه شده و تا امروز از اندوخته های آن استفاده

زمان، پر ارزش ترین کتابهای آن کتابخانه را مطالعه کند و به ذهن میشود.

این دانشمند هرچیز دان در اول رمضان سال ۵۴۲ ه. ق. (۱۰۳۷ م) متخصص و حافظه قوی خود بسیار دارد.

ابن سینا از سن ۲۱ سالگی تا آخرین روز های زنده گیش به تحقیق به اثر بیماری صرع (بیماری مغزی) در شهر همدان دیده از جهان

و نوشته آثار علمی پرداخت و هرگز از مطالعه و آموزش خسته نشد. بست و همانجا به خاک سپرده شد. میگویند در آخرین نفسهایش

اگر روزهای کار دیوانی و حکومتی می پرداخت، شبها را صرف این بیت را زیر لب تکرار میکرد:

میمیریم و حاصل زندگی چیزی نیست جز این که: خوانش و نگارش میکرد.

ابن سینا بلخی پس از مرگ پدر نیز در بخارا می زیست و با ختم معلوم مان میشود که میدانیم که هیچ نمیدانیم.

دوره سامانیان که بخارا بدست غزنویان افتاد، او به "گرگانج" رفت.

د بنو نجی کیسه



لیکوال: جلال نورانی

د صباد مجلې خخه ژباره: بدیع الزمان

ته اشاره و کره و بی وویل: "نن دی ورور په وکړه: د هندوستان هیواد واقع دی د الف، ب، شپارس واپو مضمونونه مجھزدی" ج په زاویه کې، مساوی دی له... ناپلیون چې د جغرافیې بنوونکی تولګي ته راتنووت او دا وخت د لومړۍ قنسول په توګه تاکل شویو. یوه اندازه د ګوګرو تیزاب د لتمس په سره ورسته تر دی چې موب تولو ته بی سپینې دا وخت د لومړۍ قنسول په توګه تاکل شویو. پارچې راواویشلي، د تختې په سر بی ولیکل: کاغذ اچوو.. د ویانا په کانګرس کې فیصله "لومړۍ پوبنتنه (حتمی): د هند جغرافیا پی وشه چې.. د غزنیویانو د زمانې پیاوړی شاعر عنصري بلخي وايی.. د دو نقطو تر مینځ لنډې موقعیت، پیداوار او اقتصادي وضع شرحه فاصلې ته مستقیم خط وايی.. د مسي سی پې کړی؟" سیند چې د کشتی چلولو وردي.. د انگلستان وروسته بې بیانورې پوبنتنې هم په ترتیب سره ولیکل او په پای کې بې په سره تباشير په غتې خطا د تورې درې (تختې) په یوه خنډه کې ولیکل: "تقال مطلق ناکام دی." یوه خاصه طریقه، چه د د زده وه، قات کول. د زمود د جغرافیې بنوونکی ډیر سختګیر او زرنګ و. په آسانې ورڅخه چا نقل نه شوکولی. زده کوونکو خپل سرونه په خپلو پارچو ورټیت کړل. هر چا هڅه کوله چې خپل زده کړي معلومات د پوبنتنو په خواب کې ولیکي. ما به کله کله خپل سرپورته کاوه او لطف الله ته به مې کتل. ما لیدل چې د هغه وضعه ډیره خرابه ده. داسې نا آرامه او پریشانه و چې تا به وویل په سره تبی. ناست دی، نه د تولګي په خوکي. کوښنې بې کاوه چې د بنوونکي نظر تیر باسي، کوم د نقل تعویز راوباسې او د غسې خپله چاره وکړي. بنوونکي په منظمه توګه په تولګي کې د خوکيو تر مینځ قدم واهه او هلکانې خارل امتحانونه تیر شول. خو ورځې وروسته چې د جغرافیې بنوونکی زمود تولګي ته راغې، د لطف الله په ډیلدو بې وخذل. بیاپی خپل بکس بیتره کړ، د لطف الله پارچه ترې راوایسته، وې په خای کړي دي. ورته مې وویل: "نن د اصلی کیسه دا وه چې لطف الله بیچاره چې هر خل د نقل له تعویذونو خخه یو په ډیر بیړه له خپل جیب یا جرابي خخه راوستلى، و، یوه کربنه به بې لانه وه لیکلې چې دی ته به بې پام شوی و چې دا خو په بل مضمون پورې اړه لري. هغه به بې بیا غلې خپل جیب او یا جرابي ته ورتیر کړي او بل به بې را ایستلى، و، بالاخره نتیجه به هماغه شوہ چې د جغرافیې بنوونکي موزته ولوستله

زمود هم تولګيانو په دله کې لطف الله په فوتيال کې تر تولو بې جورې او لایق و . ډير کلک او مستقیم شوېت به بې کاوه او زمود د تولګي د کپتان په قول د هغه شوېت هیچا هم نه شوراګرخواي، په ئانګرکې توګه کله جې به بې پینالتی وهله

همغومره چې لطف الله په فوتيال کې لایقه و، په هماغه اندازه په درسوونو کې کمزوری او تبل و. هلکانو به ویل له دې امله چې په سرې په توب کړي دی، درس بې په معزو کې نه کښینې کله چې به آزمونې راوسیدلې، روزگار به بې خراب او ډیر به سرگردانه و. خو هغه خپله چاره موندلې وه. په تحریرې مضامينو کې به بې په نقل خپله چاره کوله. هغه د نقل کولو په ډولونو کې د تعویز په میتود کې پوره مهارت پیدا کړي و. دوه درې شپې به کیناسته او تول مضامين به بې په اوږدو، خو کم برو کاغذونو کې په ډیر واره خط لیکل، او بیا به بې هغه په یوه خاصه طریقه، چه د د زده وه، قات کول. د هغه هر تعویز چې په آسانې سره په لاس کې خایده او بیا په ډیره آسانې سره خلاصیده او هره پانه بې بیله بیله اړول کیدله تول به بې په یوه مضمون پوری اړه درلوه. یو څل چې مورد آزمونې په ورڅه سهار تولګي ته راغلو، هغه د ډیر خوشحاله بنکاریده، ورته مې وویل: "لطف الله جانه! نن خو دی طبعه ډیره جوړه ده، لکه چې آزمونې ته دی نې پوره آماده ګئي نیولې ده؟"

وې خندل او په کراره بې وویل: "داسې آماده ګئي لرم جي حیران به پاتې شي..." بیاپی نو په کراره دېتلون پیانځې لې پې شان پورته کړي او خپلې جرابې بې ماته راوبنډې. پوه شوم چې نې ډیر تعویذونه بې په کې خای په خای کړي دي. ورته مې وویل: "نن د جغرافیې امتحان لرو.. فکر کوم چې تول درسوونه دې په دغه تعویذونه کې لیکلې دې؟" خواب بې راکړ: "یوازې د جغرافیې مضمون نه، بلکې تول مضمونونه.. له دې خبرې سره بې سمدستې خپلو جیبونو اود کمیس لاندې

د پښتو ژبې د تورو لوستل او تصویري الفبی

ا ب پ ت ټ څ چ ح خ څ د د ذ ر ډ ز ڙ ٻ س ش ښ
ص ض ط ظ ع غ ف ټ ک ګ ګ ل م ن ڦ و ڻ ه ء ى

نهان، شماره نخست، صفحه هشتم، ویژه کودکان



ث ثمر



ت ټال



ت تبر



پ پانه



ب بیل



ا انار



څ خاله



څ خوکۍ



څ خولی



څ حولی



چ چرگه



ج جوار



ز مری



ر روند



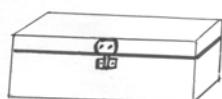
ذ ذره



ډ ډیوه



د دولفين



ص صندوق



بن بنوونکۍ



ش شوندہ



س سوی



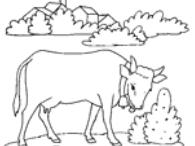
ډ ډومنځ



ژ ژرا



ف فیل



غ غوا



ظ ظاهر



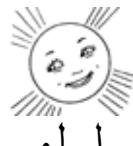
ط طوطی



ض ضربه



م مورډک



ل لمر



ګ ګل



ګ ګیدړه



ک کب



ق قلم



ي یېډه



ه هوسي



و ونه



ن نجلی



ن رنا

برت و ایرنی به پارک میروند

برگردانده: آزرم

Published by: "Sesame Street"

ایرنی: "دریرون شملاک است. من میروم و گدی پران

خود را می آورم. چقدر خوب میشود."

برت: "من شمال را خوش ندارم. کتابی هم جالب نیست"



ایرنی: "گوش کن! تو کمی نان بگیر، من میروم که

گدی پرانه را بیاورم. ساعت ها زیاد تیر میشود."

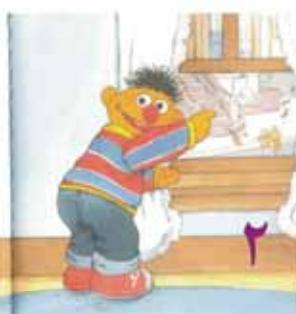
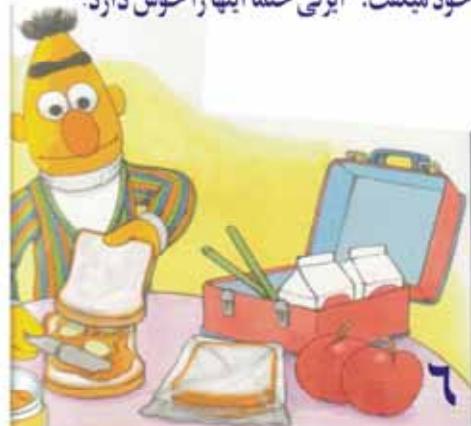
برت: "راست میگویی!"

ایرنی: "گدی پران ها مثل باش طیاره بلند خواهد رفت."

برت: "خوب، بیا که برویم."

برت نان و نوشیدنی و سبب را در بکس گذاشت و با

خود میگفت: "ایرنی حتی اینها را خوش دارد."



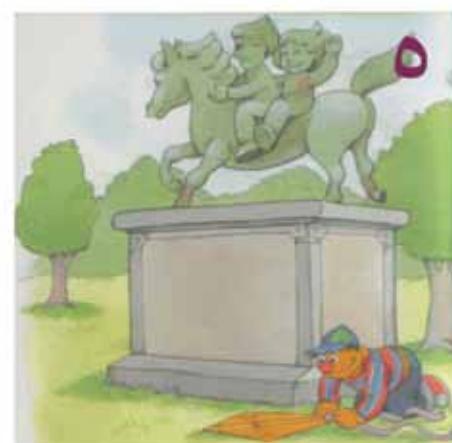
ایرنی: "برت، چی میکنی؟"

برت: "یک کتاب در باره کبوترها میخوانم!"

ایرنی: "بلی، کبوترها پرواز میکنند. یک چیزی به یادم

آمد، بیا که من تو گدی پران بازی کنیم."

برت: "من حوصله ندارم."



ایرنی بلند گفت: "نان و نوشیدنی را همراهت

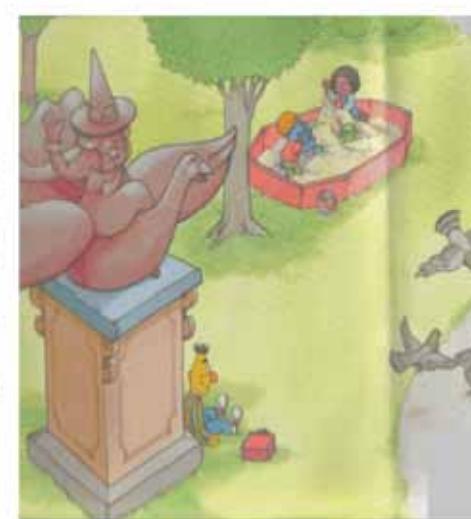
بیاور. من پشت گدی پران میروم و در پارک

تردیدات مجسمه منتظر میباشم."

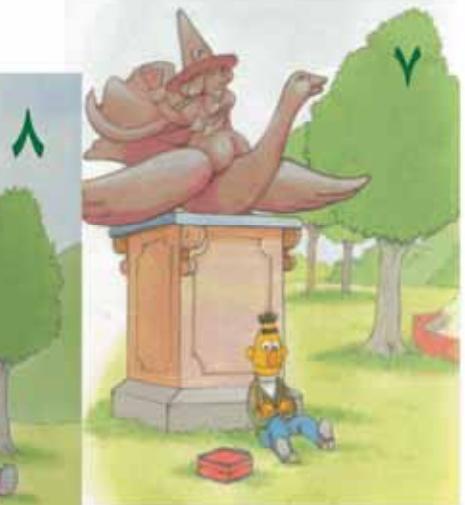
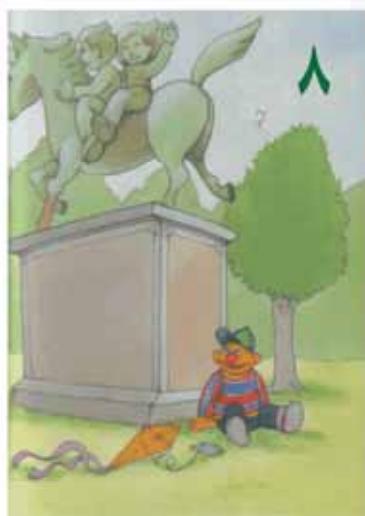
اما ایرنی فراموش کرد که بگوید کدام مجسمه.

ایرنی در پارک نزدیک مجسمه گدی پرانش را تیار کرده

با خود میگفت: "حتی گدی پران خوش می آید."



۹



۷

برت دیر منتظر ماند و با خود گفت: "چقدر حسته کن

است، برت کجاست؟ او باید وقت اینجا میبود. آیا او با

من شوخی کرده؟ من این کار را هیچ خوش ندارم."

برت و ایرنی در زیر دو مجسمه دور از هم نشته بودند.



بچه ها و دختر های خوبم سلام!

مه حالی برای تان یک گفتگوی را فصه میکنم که هفت سال پیش به یک صنف مکتب ابو علی ابن سینای بلخی در هالند صورت گرفته بود. اولین چهار شنبه ماه سپتامبر ۱۹۹۷ که شروع مکتب زبان مادری بود بچه ها و دختر ها بسیار خوشحال به صنف آمدند و با صدای بلند سلام دادند. مه که مصروف بودم دفعتاً از جایم پریدم و

قلم به زمین افتید بالا سیل کردم، دیدم که همه به چهار طرفم جمع اند و با مه شروع کردند به قول دادن و بعداً به جای های خود نشستند. مه هم برای شان سلام دادم و شروع کردم به پرسیدن نام های شان. نام تو چیست؟ نام مه یماسن، فایف یر (پنج سال) به هالند استم. و از تو؟ نام مه کدسيه (قدسيه) است، مه وونه (زنگی) میکنم دو سال حبیر (اینجا). بهمین ترتیب فرهاد، حریر، مژده، زلمی، رویین، ستوده، حسن، زرغونه و دیگران نام خود را گرفتند. مه که پیشروی صنف ایستاده بودم به طرف شاگردان سیل میکردم و بسیار خوش بودم که در همین وقت یکی صدا کرد که نام شما چیست؟ گفتم آراستنی نام مه پروین است، مه برای شما درس زیان مادری میدهم. بازی های که مه برابر شما بودم و در افغانستان بازی میکردم برای تان یاد نمیدهم. مثلًا قوقوقو برگ چنان، ابوبه جان، چهار مغز بازی، توشه بازی، چشم پتکان، گدی پران بازی و غیره. فصه های از بزرگ چینی، نیم نخودک، بچه پادشاه، دختر آسیابان و غیره را برای تان میگویم.

عزیزانم! میدانیم کسی که شما را درس میدهد چه میگویند. همه با یک صدا گفتند یوف (علم). در این مکتب شما معلم صاحب بگویید. معلم یعنی کسی که شما را درس میته و صاحب بخاطر احترام به معلم گفته میشود. راستی میخواهم بدانم که چرا شما میخواهید زبان مادری تان را یاد بگیرید. فرهاد جان تو بگو.

فرهاد گفت: " معلم صاحب! یکسال پیش ما به فرانسه به دیدن کاکایم رفته بودیم. اولاد های شان فرانسوی گپ میزند و بچه های خاله ام نیاز جرمنی به آنجا آمده بودند و آن ها جرمنی گپ میزند و ما هم هالندی. سه هفته که در آنجا بودیم گپ های همیگر را نفهمیدیم. در همانجا به کمک ترجمانی والدین ما تصمیم گرفتیم که تا دفعه دگه لسان مادری ما را یاد بگیریم."

زرغونه گفت: " معلم صاحب! یک روز در مکتب هالندی صنفی هایم از مه پرسیدند که نام های شان را به زبان خودم نوشته کنم. من زیاد شرمیدم و نوشته نتوانستم. بعد ازاو به خود گفتم که باید هر چه زود تر خواندن، نوشتن و گپ زدن را یاد بگیرم و یک روز شود که نام همه صنفی هایم را به تخته نوشته کنم".

حسن گفت: " فامیل هایم همه به افغانستان زندگی میکنند. دلم میخواهد که برایشان خط نوشته کنم مگر نوشتن را یاد ندارم. بسیار جگر خون میشم که بچه ماماایم که رفیق بسیار نزدیکم است بخاطر ندانستن زبان از احوالش همو قسم که دو رفیق باید بداند نمیدانم". دیگران هم دلیل های شان را گفتند.

شما هم درین قسم مشکل های درسی تان را دارید. در آینده از طریق این مجله که مخصوص شما چاپ میشود به من نوشته کنید تا با هم یکجا حل کنیم.

بچه ها و دختر های گلم! حالی مه باید همراهی تان خدا حافظی کنم مگر فکر تان باشه کار های خانگی این صفحه تان را که در اینجا نوشته کردیم، فراموش نکنید.

ای سوال ها و چستان را جواب بدهید:

- ۱ - بدکام ولایت افغانستان شما و والدین تان قبل از زندگی میکردید؟
- ۲ - پایتخت افغانستان را نام بگیرید؟
- ۳ - آیا افغانستان کوه دارد؟

۴ - اگر دست تان را مشت بگیرید و شصت تان را به طرف بیرون بکشید نقشه کدام مملکت جور میشود؟

چستان

یک جفت کبوتران ابلق هستند جدا جدا معلق از خانه خود بیرون نیایند پرواز به آسمان نمایند

بازی با حرف ها

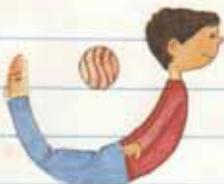
س



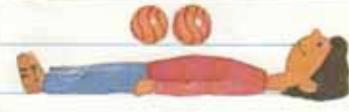
ب



ن



ت



ک



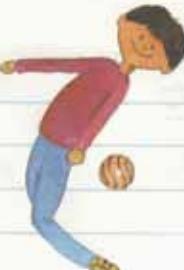
د



ز



ج



کودکان عزیز،

شما این تمرین ها را اجرا کنید.

در شماره ها آینده حرفهای

دیگر را کار میکنیم.

به ادامه صفحه ۲۳

چگونگی تدریس زبان پرای کودکان

با ابراز امتنان از دست اندکاران مجله وزین "نهال" که گام نهایت مثمر را جهت تشویق و بلند بردن سطح آگاهی کودکان و نوجوانان وطن برداشته اند، میخواهم علاوه کنم که در شماره های بعدی مواد درسی برای کودکان شما به این روش تهیه خواهد شد و از مواد مختلف درسی که در گوش و کنار جهان توسط افغانان با درک تألیف گردیده است و مواد تمرینی که خودم تهیه کرده ام، استفاده خواهم کرد. این میتوان درسی برای کودکانی که یکی دوسال مکتب کشور میزبان را فراگرفته اند، بیشتر موثر است.

در اینجا شیوه آموزش "آب" را طور مثال شرح میدهم:

آب آن جا است

جمله فوق که خیلی ساده و آسان به نظر در اکثر زبانهای کشورهای دیگر) حروف را با گردد و همچنان سوالات پرایمون آن طرح گردد.
میرسد، اگر از کودک سوال شود که معنی آن همان تلفظ اصلی اش در کلمات میخوانند. پس بطور مثال، آب از کجا می آید، با آب چه میکنیم، چیست، جوابش این خواهد بود که نمیفهمم. برای سهولت آموختن بهتر است اگر حرف به چرا آب در زندگی ما مهم است، نام کدام شما با همان طوریکه در کلمات تلفظ میگردد، ادا شود. "آ" شروع میشود و غیره.

در خصوص نوشتتن حروف بهتر است مسیر حرکت نوک قلم در اثنای تحریر با آهنگ گفته شود. مثلاً برای نوشتتن (ا) از بالا به پایین و برای (ب) کمی با پایین باز بطرف چپ... و بعد

درینجا کودک به یک مشکل جدی مواجه میگردد و با خود می اندیشد، آنچه که در بالا با "او اونچس". فعلًا کودک به چهار لغت جدید بر مثلاً: آ (ا) + ب (ب) = آب
آ (ا) + ن (ن) = آن
ج (ج) + ا (ا) = جا

میخورد. وقتی که به تدریس الفبای آن بپردازیم، داریم که: الف + مد + ب = آب
درینجا کودک به یک مشکل جدی مواجه میگردد و با خود می اندیشد، آنچه که در بالا با هم جمع گردید، (الفمدب) خوانده میشود نه برای اینکه کلمات را کودک خوبتر بیاموزد، بیشتر است راجع به همان کلمه مفصلتر و خوش آب. در تلفظ آب (ل، ف، م و د) وجود ندارد. کودک نوآموز حق بجانب است، زیرا در هالت (و آیند ترو با میل و سویه کودک برابر، تشريح خوانده میتواند.

پرنده باش!

پرنده باش پرنده باش
با دوستان یگانه باش
پرنده باش پرنده باش
با دشمنان یگانه باش



بگشای بال بگشای بال

در آسمان پرواز کن
بگشای چشم بگشای چشم
چشم درختان باز کن

آواز بخوان آواز بخوان

دنیا پراز آواز کن
یکبار بخوان، صد بار بخوان
آواز نو آغاز کن

نجلا یوسفی

کتاب

من یار مهربانم	دانه خوش بیانم
گویم سخن فراوان	با آنکه بی زبانم
هر مشکلی که داری	مشکل کشای آنم
پندت دهم فراوان	من یار پند دانم

"ماهیگیر کوچک" و "پرنده باش" از پروین پژواک



سگک چینی

دو دانه گدی دارم
نام سگم پلنگ است
به خواب ناز فتاده
تا پت شود نگاهش
قشنگ و نازنینی

سگک چینی دارم
گدیگم قشنگ است
گدی به گاز فتاده
للوگفتیم برایش
شوخی مکن تو چینی

ماهیگیر کوچک
ماهی گک طلایی
چرا پیشم نیایی
نشستم لب آبها
تا تو بخیر بیایی

ماهی آب های آبی
آخر آخر کجایی؟
کرمک من به چنگک
تا تو به چنگم آیی!

بازی با سایه

گتاب از کتاب groot lees en speelboek



آیا می فهمی؟

حل کنید و جایزه بگیرید!

به یاد داشته باشید که یک قطعه عکس تان را با شماره تلفون و آدرس تان به ما بفرستید. تهیه کنندۀ کامبیز فقیری

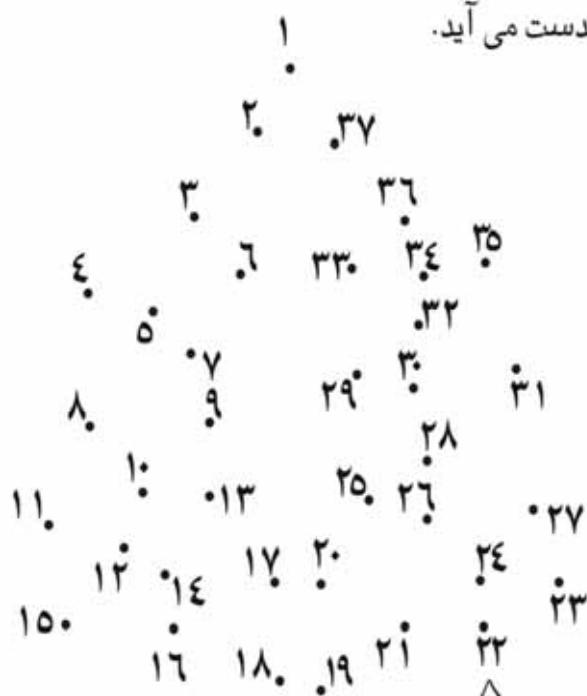
جدول چهار فصل سال را با استفاده از حروف الفبا تکمیل کنید.

			ر	ه
		ت	ت	
	ب	س	خ	ز
		ن	ن	
			ا	
			م	س

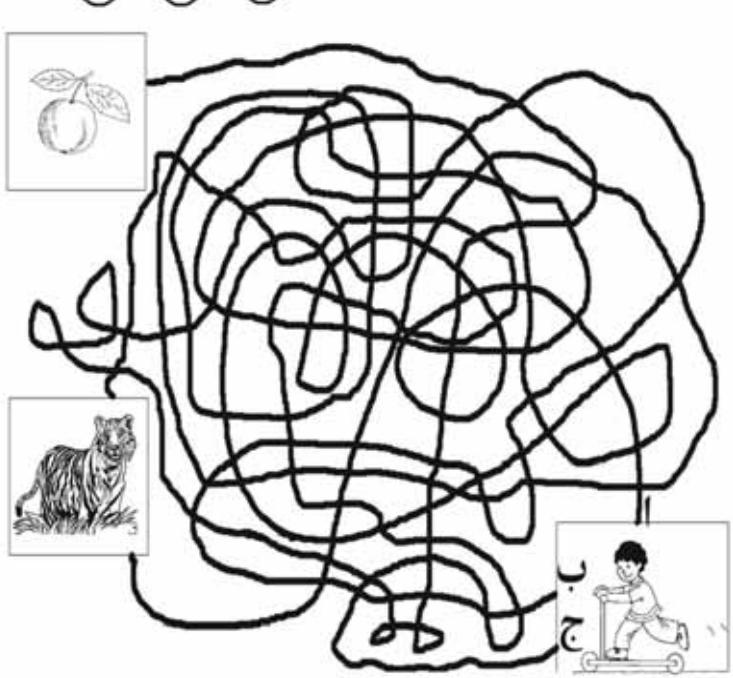
- بهار
- تابستان
- خزان
- زمستان

آن چیست که در حرف "ب" یک دانه، در حرف "پ" سه دانه و در حرف "م" وجود ندارد.

نقشه های اعداد زیر را به ترتیب از (۱) تا (۳۷) وصل کنید و در آخر (۳۷) را به (۱) برسانید. شکل زیر بدست می آید.



تال، شماره ۵، تحسین، صفحه ۵، دیزاین، لیزر، پرینتر کارکان



عزیزه مهراختر

بابه خارکش و فال بینی

نفرهای پادشاه نزدش آمدند و گفتند: "ترا پادشاه خواسته. انگشتربخت پادشاه گم شده و او خیلی جگرخون است و چندین روز شده که نان نمیخورد. تو قبلًا اسپ وزیر را پیدا نموده بودی، حتماً انگشترا نیز پیدا کرده میتوانی". بابه خارکش دست و پاچه شده بود، راه فرار نداشت و مجبور شد که همراه نفرهای پادشاه برود. وقتیکه به دربار پادشاه رسید، او را به اتفاقی بردن که دختر پادشاه بباید و او فالش را ببیند. در همین وقت نوکر پادشاه دویده دویده نزد فالبین آمده و گفت: "من انگشتربخت پادشاه را دزدی کرده ام. بتو پول میدهم و خواهش میکنم که مرا در گیر پادشاه ندهی در غیر آن اگر به پادشاه بگویی که من انگشترا را دزدیده ام، مرا بندی میکنند." بابه خارکش خوشحال شد و پرسید: آیا پادشاه فیل مرغ دارد؟" نوکر جواب داد: "بلی، دودانه، یکی سفید و دیگر سیاه است." بابه خارکش گفت: "پس زود برو و انگشترا را به همراه نان به فیل مرغ سفید بده که بخورد."

دختر پادشاه آمد و بابه خارکش به سوال و جواب شروع کرد و در آخر گفت: "اگر مرا مهمان میکنی و فیل مرغ سفیدی را که داری، میکشی، من انگشتربخت را از شکم فیل مرغ پیدا میکنم." دختر پادشاه فوراً امر کرد که فیل مرغ سفید را بکشید و برای فالبین پخته کنید.

وقتیکه نفرهای پادشاه فیل مرغ سفید را کشتند و از شکم فیل مرغ انگشتربخت را شد، فوراً به دختر پادشاه احوال دادند که انگشتربخت در شکم فیل مرغ سفید بود و پیدا شد. دختر پادشاه از بابه خارکش تشکر کرده یک مقدار زیاد پول و تحفه به او داد و بابه خارکش پولدار شد.

توضیح چند واژه این قصه:

- مجبور: ناچار، ناگزیر،
- تعقیب: از پی چیزی رفتن،
- دنبال کردن
- دنبالش آمدند: از پشتیش آمدند
- اصرار: پافشار کردن
- کاری
- فران: گریز
- مشهور: نامدار، معروف
- کسیکه از خود اختیار ندارد
- میان مردم
- خیلی: زیاد
- افشا: فاش کردن، آشکار
- شدن

بود نبود یک بابه خارکش بود که همه روزه به کوه میرفت و خار میکند و آن را به بازار آورده بفروش میرساند و از پول آن زنده گی میکرد. یک روز زن بابه خارکش آمده و گفت: "حالا روز به روز پیر شده میروی، باید سررشته کار دیگری را بگیری." بابه خارکش گفت: "من به زنده گی کدام کار دیگر یاد ندارم، به غیر از خارکشی کار دیگری از دستم ساخته نیست." زن بابه خارکش گفت: "نی، تو باید فال بینی کنی که بسیار کار آسان است. تو تنها در بغل یک سرک نشسته و فال می بینی." بابه خارکش گفت: "من در زنده گی چنین کار را نکرده ام، نمیتوانم در بغل سرک نشسته و فال بینی کنم." بالاخره زن بابه خارکش بابه خارکش را مجبور ساخت که یک میز پیدا کند و در بغل سرک فال بینی کند.

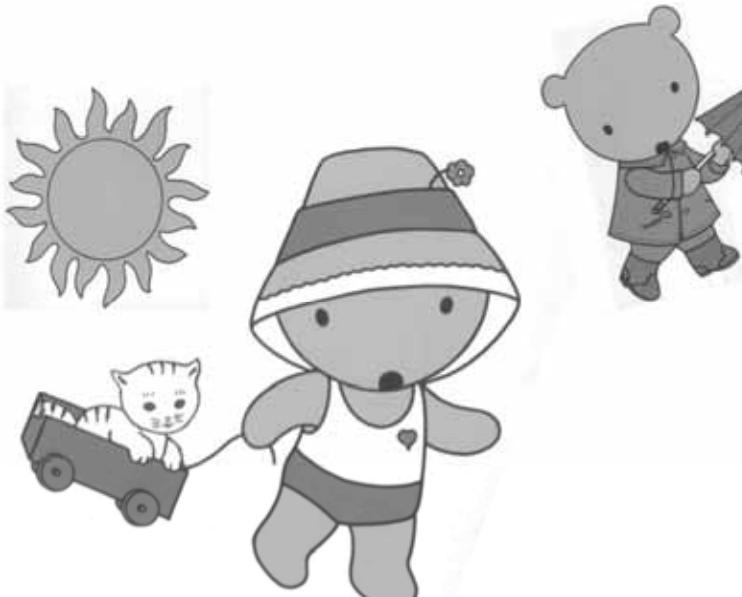
بابه خارکش در بغل یک سرک میزک خود را گذاشت و به فال بینی شروع کرد و آهسته آهسته او در فال بینی خیلی مشهور شد. در یکی از روزها یک وزیر پادشاه آمده گفت: "اسپ من که خیلی دوستش داشتم، گم شده. فال بین که کی اسپم را دزدی کرده." بابه خارکش که دانست این مرد یک وزیر است، بسیار پریشان شد. با خود گفت: "حال دیگر تو افشا میشوی که فالبین سابقه دار نیستی، حتماً ترا وزیر برد و بندی میکند، پس ببا فرار کن." بابه خارکش دو پا داشت و دو پای دیگر قرض کرده و فرار کرد. وزیر و افرادش به تعقیب بابه خارکش رفتند. بابه خارکش خود را به یک ویرانه رساند و پت کرد. وقتیکه نفرهای وزیر دنبالش آمدند که او را گرفتار کنند، میبینند که اسپ وزیر در کنجک همان ویرانه است. فوراً موضوع را به وزیر اطلاع میدهند که فالبین اسپ تان را پیدا کرده است. وزیر برای بابه خارکش تحفه و بخشش زیاد داد.

بابه خارکش به خانه رفت و قصه را برای زن خود کرد و گفت: "این بار خداوند نجاتم داد ولی دیگر این کار را نمی کنم." اما زن بابه خارکش اصرار داشت: "نی، باید تو این کار را بکنی!" بابه خارکش مجبور شد و باز به فال بینی ادامه داد. یک روز دیگر

خرسک و بازی هایش

به کوشش پر دیس فقیری

نویسنده و رسام:
UITGEVERIJ KLUITMAN
Micheline Bertrand en Lise Marin



وقتیکه آفتاب بتا بد و هوا روشن باشد،
من با پشکم، موترک و ریسمانکش در بیرون بازی میکنم.



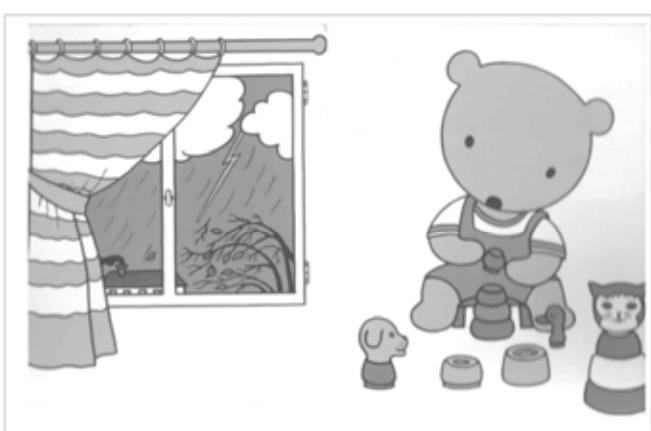
وقتیکه آسمان ابر باشد و باران ببارد،
من در زمین های تر قدم میزنم.



وقتیکه برف بیارد و کوه سفید شود،
من اسکی هایم را بسته کرده اسکی بازی میروم.



وقتیکه شمال بوزد، درخت ها میلرزند و برگها میزینند،
من به آسانی گدی پران بازی میکنم.



مگر وقتیکه هوا بسیار خراب باشد،
من آرام و دور از خطر در خانه بازی میکنم.

ایرنی هم قهر بود و با خود میگفت: "برت کجاستی؟ پسانتر شمال کم میشود. آیا او فراموش کرده است که بیاید؟ شاید کدام رفیق دیگر پیدا کرده باشد."

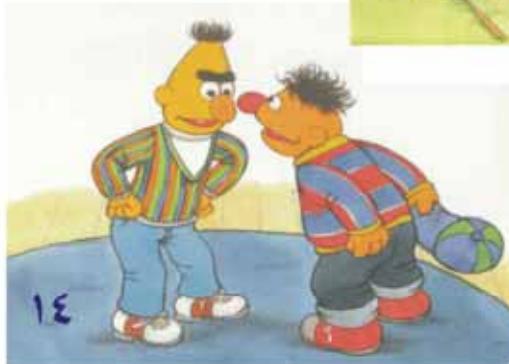


۱۰

برت منتظر ایرنی ماند و ایرنی منتظر برت.
بالاخره هر دو بسیار قهر به طرف خانه رفند.
ایرنی با گدی پران و برت با بکس نان.



۱۲

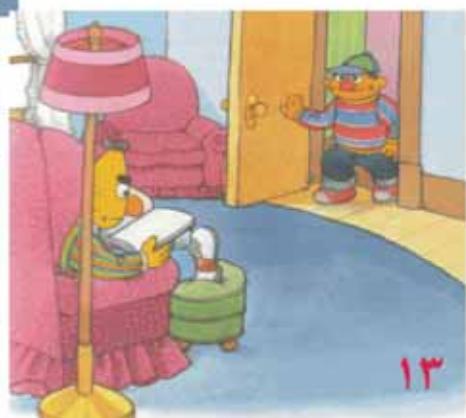


۱۴

ایرنی: "من نزدیک مجسمه بودم، تو کجا بودی؟"
برت: "من هم نزدیک مجسمه بودم، تو کجا بودی؟"
هر دو با تعجب به همدمیگردیدند و یکجا گفتند:
"نزدیک مجسمه دیگر."
برت: "من نان تیار کرده بودم."
ایرنی: "من گدی پرانم را آورده بودم."
هر دو فهمیدند که اشتباہ کرده بودند.



۱۷



۱۳

برت اول به خانه رسید و دوباره کتابش را برای خواندن گرفت.

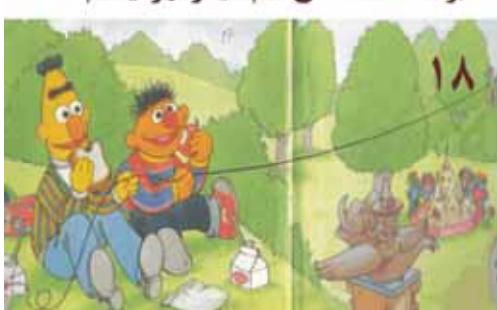
دروازه آهسته باز شد و ایرنی با قهر به طرف برت دید.
برت هم با قهر به طرف ایرنی دید.



۱۶

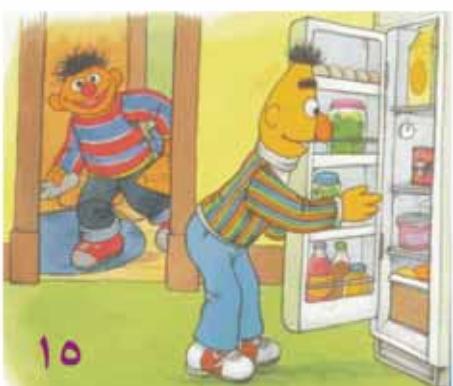
گدی پران بسیار بلند رفته بود. برت و ایرنی نان و سیب میخوردند.

ایرنی گفت: "من دیگر قهر نیستم."
برت گفت: "من هم دیگر قهر نیستم."



۱۸

ایرنی پرسید: "تو گدی پران نارنجی را خوش داری؟"
برت پرسید: "آیا تو نان و پنیر را خوش داری؟"



۱۵

ایرنی: "ما حال هم میتوانیم بیرون برویم.
هنوز شمال است."
برت: "من هم نان را از یخچال میگیرم."

کعبه عشق

شکختن در بهار و باران

محمد امان نادری

توبی آن کعبه عشقم، زبانم مرح گویانست
که میسوزد سراپایم به درد و رنج و هجرانت
بگریم تا کنم خرم زآب دیده دامانت
برابر کی کنم هرگز به صحرا و بیابان
یگانه مکتب عشقی و من طفل دستان
به خود بالم اگرداری شمارم از غلامانت

وطن گر هر کجا باشم سرم بادا به قربانست
نتم ای مادر شیرین در آغوشت بکش از مهر
شنیدستم که با غ و گلشنست خشکیده از چندیست
حریم باغ جنت با همه گلها زیبا یاش
وطن مهد نیا کامن، وطن ای عشق و ایمان
اگر چه با سرافرازی بکردم زنده گی عمری

Laima Farhoed
October 2004

Ijzer en Steen

Een traan
Voor de dood van een bloem
Twee tranen
Voor de moord van een konijn
Tien tranen
Voor elke oorlog
Een traan
Voor de truer in palestenje
Twee tranen
Voor de pijn in iraq
Tien tranen
Voor de wonderen in afganistan
Een traan
Voor vogeltje in een kooi
Twee tranen
Voor het breken van een lamp
Tien tranen
Voor de domheid van ijzer en steen
Een traan
Voor de lente zonder lach van
violetten
Let op !
En tranen
Voor visjes in aquariums



لیمه فر هود دخترک ده ساله از دو سال به این
طرف شعر میخواند و شعر گو

ترجمه: لونا ولی

آهن و سنگ

یک اشک برای مردن گل

دو اشک برای قتل خرگوش

ده اشک برای هر جنگ

یک اشک برای غم فلسطین

دو اشک برای درد عراق

ده اشک برای زخمهای افغانستان

یک اشک برای پرنده‌گک در قفس

دو اشک برای شکستن چراغ

ده اشک برای دیوانگی آهن و سنگ

یک اشک برای بهاربدون خنده گل بنفش (فیو لت)

پوهه

کران افغانستان
دا وطن زما وطن
دامی د بابا وطن
گل د گلستان دی
دا افغانستان دی
کورد میپنو زموب
خونه د نیکو زموب
نوم لری عفت لری
شان لری شوکت لری
خاوره بی شتمنه ده
دکه بی لمنه ده
گل لری میوی لری
پنچ خزانی لری
خان به تری قربان کپرو
تول به بی ودان کپرو
دغه مو پیمان دی
کران افغانستان دی
اجمل ختک

پوهه

پوهه هنر دی
پوهه ژوندون دی
پوهه توان دی
پوهه پیسی دی
پوهه کنه وی
دغه نری به
پوهه رنیا ده
پوهه روغتیا ده
پوهه قوت دی
پوهه دولت دی
هیچ خه به نه وی
توره تیاره وی
دکتور زیار

تا نیک ندانی که سخن عین صواب است
باید که به گفتن دهن از هم نگشایی
گر راست سخن گویی و در بند بمانی
به زانکه دروغت دهد از بند رهایی
(گلستان سعدی)

اسپی با یال‌های سبزرنگ



اصلًا گوش هم نمی‌کردم.

صیحی با اسپم در تاخت و تاز بودم و صدای سم اسپم قرق قرق کنان بلند تر شده می‌رفت که ناگاه... تراق! کمر گاه اسپ در پشتمن، نزدیک به تن

درخت شکست و سر اسپم به زمین خم شد. شیهه در دنگ اسپ همه را متوجه ساخت. پدرکلانم پس از نگاه سرزنش آمیزی به سویم رفت، تبر خود را آورد و شاخه را کاملاً از تن درخت جدا ساخت. چون رنگ پریده ام را دید، من است. آنگاه با محبت مرا در آغوش میگیرد و می‌زید، موهای من و برگهای نرم شاخه را خیر است برای تنور نخیره خوبی است.

خواست شاخه را با تبر توته کند. تبر را از دستش گرفتم. شاخ درخت هنوز زنده بود. پوست

سبزید برآقش با حالک‌های سیاه میدرخشد و پدرکلانم تهدید می‌کرد: شاخ میشکند سیطان!

شقيقه اسپ محبوبش خالی می‌کند. منهم چشمان بودند، ببینم. پدرکلانم بیارم آورد که در نوجوانی هنگامیکه پراشکم را بستم و با تبر ضربه محکمی به شاخه زدم. شاخه تکانی خورد، لحظاتی برگهاش لرزیدند، آنگاه آرام گرفت. تبر را با دست لرزان دوباره به پدرکلانم دادم و گفت: از درد خلاص شد. با غبان پدرم نومید ناله کرد: حیف دخترک بکلی دیوانه است.

شب که خوابیدم باز بعد از مدت‌ها همان اسپ سفید آمد. مرا برپشت خود جای داد تراونه دشتهای پر لاله گرد و هنگامیکه باد نوازشگر موهای من و یال‌های او را پریشان ساخت، دیدم که یال او رنگ سبز به رنگ برگ درختان

میرقصیدند. احساس شعف دلم را لرزاند. مجذوب های نقره‌ای اسپ سفیدم پریشان می‌ساخت و بودند، با محبت دست می‌کشیدم. چه درختان

نگاهان درخت تناواری سد راه ما شد. اسهم خوبی بودند که مرا می‌دیدند! تنه‌های درختان وحشیانه بردو پای خود ایستاده گشته و شیهه برای بالا شدن به درخت جان بودند. شاخه‌های پر پیچ و خم هر یک شیمینگاهی برای نشستن و

از خواب پریدم. آه باز خواب اسپ! به روشنی پنهان شدن بود اما آن شاخه... سحر لبخندی زدم و با لذت دوباره چشم برهم آن شاخه به شکل قوسی از درخت رویده و

نهادم. تصویر روشنی از اسپ سفید در برابر نوکش سوی زمین خم شده بود. تا بر کمرش چشمانم آمد. همیشه خواب اسپ می‌بینم. همیشه نشستم، چون فنری پایین و بالا رفت.

می‌بینم که سوار بر پشت اسپ سفید در دشت سبز از شاخه‌هاییش محکم گرفتم، دو کف پایم را می‌تازم. در حالیکه در زنده‌گی یکباره سوار محکم بر زمین کوییدم و آنگاه بالا پریدم. شاخه با نرمیش شروع به حرکت نمود. به سرعت تکان خود اسپی نشده‌ام.

مادرم برایم می‌گوید که اسپ در خواب بخت افزودم و حرکت شاخه سریعتر شد. اکنون کف پایم بر زمین نمی‌رسید. شاخ به آرامی قرق قرق صدا است و اینکه من بر اسپ، آنهم اسپ سفید، بر داشت، آنهم دشت سبز می‌تازم، نشانه بخت بلند میداد، همچون صدای سم اسپی و شمال خنکی که داشت. آنگاه با محبت مرا در آغوش میگیرد و می‌زید، موهای من و برگهای نرم شاخه را من است. آنگاه با محبت مرا در آغوش میگیرد و می‌زید، موهای من و برگهای نرم شاخه را

بوسد و می‌گوید هرگز خواب را به کسی جزا و پریشان میکرد و شاخ سفید، اسپ تنومند من با یال های سبزش به سرعت می‌تاخت ولی نه پیش، بلکه آب پاک روان نگویم.

اکنون مادرم در شهر کابل بود. به باع رفتم. میان زمین و آسمان در پرواز بود. کنار جوی آب نشستم و به تصویرم در آب لبخند

به آرزویم رسیده بودم. اسپی داشتم. هر روز زدم. در آب جوی می‌توانستم آسمان روشن از آفتاب صبحگاهی و ابرهای سفیدی را که همچون دانه لکات یا مالته ای می‌گرفتم، بر شاخه سوار می‌شد و اسپ‌ها با یال‌های افسان در حال حرکت

بودند، ببینم. پدرکلانم تهديد می‌کرد: شاخ میشکند سیطان! دست و رویم را با آب سرد جوی شستم. تازه بودم، تازه تر شدم. اوه چه صبح زیبایی بود. اولین هنوز عروس نشده بود و در ده میزیست، چه پس صبحی بود که در شهر جلال آباد آغاز میشد و قرار بود یک ماه از سه ماه رخصتی های زمستانی رادر

با غ نارنج در خانه پدرکلانم بگذرانم. میرفت. مادرکلانم برایم آهسته لبخند زنان میگفت: در باع به دوین پرداختم. در گوشه ای جدا از حتمی شوق اسپ دوانی از من به تو رسیده است.

درختان خوشبوی نارنج، دو ردیف درختان چنار سفید منظم در کنار و در برابر هم کاشته شده بودند. به راه باریکی که در میان دو قطار چنارها نشینیده بودیم و دیدیم! نوجوان است وقت شوهرش است اما هنوز بازی می‌کند. گناهش ایجاد شده بود، گام نهادم. سایه دار و سرد بود.

لکه‌های رقصان نور که از میان برگهای دورنگ و درخشان چنارها می‌گذشتند، بر سراپایم ولی برای من مگر این سختان مهم بود؟ خیر، داشت...



بِحُوَافِيدْ وَ بِثُدِيدْ

(امیدوار بر خکامی ها و لطفه های جالب و مطابق
زوجیه "نهال" به مادرستید.)

مردی به دکان سلمانی رفت و گفت: "موهای سفیدم را از بین
موهای سیاه سرم جدا کن."

سلمان فوراً سر آن مرد را تراشید و گفت: "خودت موهای سفید را
از سیاه جدا کن.

ارسالی آرش از امستردام

یک روز موش در جنگل به عجله میدوید و ناگهان خرگوش در
مقابلش پیدا شد.

خرگوش پرسید: "موش جان، چرا وارخطا است؟"
موش جواب داد: "در آن سوی جنگل فیل را کسی لت کرده است
و سر من شده است!"

معلمی شاگردانش را نصیحت میکرد و میگفت: "معلم حیثیت پدر
و مادر شما را دارد. باید به او احترام داشته باشید."

ناگهان شریف دست خود را بلند کرد.

معلم پرسید: "چه میگویی؟"

شریف جواب داد: "پدر جان، پس پنج روپیه خوب بد."

ارسالی الیاس از شهر روتردام

معلم کیمیا در صنف درسی میان ظرفی آب ریخت و آن را روی
آتش گذاشت تا آزمایش کند. چند لحظه بعد آب شروع به
جوشیدن کرد. معلم رو به شاگردان کرده گفت: "به نظر شما این
صدا از چه است؟"

یکی از شاگردان دستش را بلند کرده و گفت: "معلم صاحب، به
نظر من صدا از میکروب هاست که در آب جوش در حالت
سوختن فریاد می کشدند."

شخصی که تازه به وظیفه داکتری شروع کرده بود، روزی در
معاینه خانه خویش تنها نشسته بود و هیچ مريض نزدش نیامد.
دریک چرت رفته بود که دروازه آن تک تک شد. دکتور با شنیدن
تک تک فوراً گوشی تیلفون را برداشت و به صحبت کردن آغاز
کرد: "تو همان مريض استی که دیروز نزدم آمده بودی؟ حالا
وضع شما بهتر شده، من گفتم که دوارا بخوری خوب
میشوی." بعداً گوشی را گذاشت و رو به طرف نفر تازه وارد
کرده گفت: "بفرمایید، بالای این چوکی بشینید، ببینم چه
مريضی دارید." مرد گفت: "من نفر مخابرات استم، آمده ام که
تیلفون شما را ترمیم کنم."

جالب و سیرت اثکبیر

گرد آورند: سید محمد نعیم بهار
از کتاب عجایب جهان

کوتاه ترین نامه: کوتاه ترین نامه را ویکتورهوگو (۱۸۰۲-۱۸۸۵) به
ناشر خود هیرست بلاکت که عهده توزیع و فروش کتاب بینوایان را در
سال ۱۸۶۲ میلادی داشت، نوشت. نویسنده خواسته بود از عدد
کتابهای فروش شده خود مطلع گردد، لذا در نامه خود روی کاغذی
علامت (?) گذاشت و ناشر در جواب (۱) نوشت.

خوردسال ترین نویسنده: نویسنده خورد سن قصه "کاپیتان" بنام
جانیه اتیچن انگلیسی در وقت نوشتن قصه متذکره پنج سال و چند ماه
بیشتر نداشت.

بزرگترین تخم، تخم شترمرغ است که ۱۸ سانتی متر طول و ۱۵ سانتی
متر قطر دارد. برای پختن تخم شترمرغ ۴۰ دقیقه وقت لازم است.

کوچکترین تخم از آن مرغ مگس خوار است. تخم این پرنده به مروارید
شبیه است و ۱۴ ملی گرام وزن دارد.

دَأَنْسَرَتْرَهْمَا.

فرستنده: مسعود عزیز، وانکور- کانادا

- تباہی همیشه تکبر را تعقیب میکند.

- هرشی و حادثه نو تا وقتیکه مکرر و یکنواخت نشده،
خوش آیند است.

- دوست حقیقی کسی است وقتی که همه دنیا شما را ترک
گفته باشد، نزد تان باقی ماند.

- سه چیزانسان را تباہ میکند، حرص، حسد و غرور.

- بدتر از دشمن کسی است که در لباس دوست فریب
دهد.

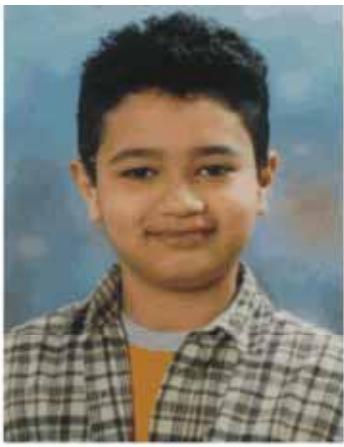
- مثل باران باش که نه تنها بالای گل ها بلکه بالای خارها
نیز میبارد.

- احتیاط در همه امور شرط است.

- بعد از سهو انسان دقیق تر میشود.

- تا دانه نپاشی، حاصل نمی گیری.

جوانه ها



به مکتب و پشتکار زیاد
توانسته است رضایت
معلمان خود را بدست آرد و
شاگرد پیشناز صنف باشد.

وی به زبان مادری و هالندی فصیح و روان صحبت میکند.
از الیاس پرسیدم که چرا میخواهی داکتر دندان شوی؟ وی
خندیده گفت: "چون در مهاجرت من یک بار دندان درد شده
بودم. وقتی نزد داکتر دندان رفتم، او بدون اینکه دندانم را
تداوی کند، دفعتاً دندانم را کشید و من در کشیدن آن بسیار
افگار شدم. از همین سبب تصمیم گرفتم که در آینده داکتر
دندان شوم و دندان های مردم را درست تداوی کنم، نه اینکه
زود آن را بکشم."

هوشمندی و استعداد الیاس را ستایش کرده و برایش آینده
در خشان تمنا داریم.



جدیت بیشتر در آموزش دارد. او با علاقه زیاد میخواهد که
در بخش تهیه و تایپ مطالب صفحه سرگرمی ها و فکاهی
های این مجله همکار ما باشد.

کامبیز به شطرنج و موسیقی نیز علاقه دارد و گاهگاهی با
اینها مشغول است. او آرزو دارد که در آینده انجتیر شود و
در افغانستان کار کند.

ما این احساس نیک او را ارج گذاشته و امیدواریم که بتواند
به این هدف مقدس و بلندش برسد.

در آینده میخواهم داکتر دندان شوم

الیاس که اکنون سال نهم زنده گی را پشت سر میگذارند،
زمانی که به کشور هالند آمد، بیش از شش سال نداشت.
چون از یک کشور جنگ زده آمده بود و به چوکی مکتب
نشسته بود، بسیار علاقه داشت که هر چه زودتر مکتب
برود. او نظر به سن و سال خود شامل گروپ سوم مکتب
Plaat شهر روتردام شد. گرچه در اول برایش بسیار دشوار
بود که با شاگردانی که سه سال درس خوانده اند، در یک
صنف بنشینند، با آنهم توanست که در مدت شش ماه خود را
همدیف شاگردان دیگر بسازد که البته تشویق معلمان نیز او
را بیشتر کمک کرد.

الیاس گروپ چهارم و پنجم را با نمرات فوق العاده خوب
پیشبرد و در ختم گروپ پنجم معلمان و اداره مکتب تصمیم
گرفتند که نظر به ذکاوت و استعدادش، او را یک صنف ارتقا
دهند. همان بود که الیاس شامل گروپ هفتم شد. او با پابندی

میخواهم زبان مادری ام را بعتریاد بگیرم

کامبیز پسرک ده ساله که در گروپ ششم مکتب De Meer
شهر هارلم درس میخواند، سه سال قبل به هالند آمد. او که
از مشکلات و بدختی های مردم خود در افغانستان و کشور
های دیگر آگاهی دارد، درد آنها را احساس میکند و به جنگ
نفرین میفرستد. سوالات زیاد میپرسد و در جستجوی راه
حل میشود و گاهی به این نتیجه میرسد که ایکاش جنگ
نمیبود و ما در کشور خود میبودیم و میتوانستم مردم را کمک
کنم.

کامبیز در مکتب شاگرد لایق و متخصص است و همه معلمانش
او را دوست دارند. او به زبان فارسی دری و هالندی خوب
صحبت میکند و هفتة یک روز در کورس آموزش زبان مادری
درس میخواند و شاگرد ممتاز آن صنف است. کامبیز به برنامه
های مختلف کمپیوتر دسترسی دارد و نظر به سن و سالش

اطفال و نوجوانان عزیز، از شما تمنا داریم که پاسخ سوالات این بخش را پیدا کرده با یک قطعه عکس و شماره تیلفون تان همراه با کاپی حل شده این صفحه به آدرس ما ارسال دارید. مانامهای کسانی را که به ما پاسخهای درست فرستاده اند، در شماره بعدی نشرنموده و از میان دو برنده را از طریق قرعه انتخاب و معرفی میکنیم و برای شان جایزه بی نیز در نظر خواهیم داشت. همچنان آرزومندیم مطالب و سرگرمی های دلچسب و آموزنده خود را نیز بما ارسال دارید تا بنام خود تان نشر شود.

سرگرمی ها

و پرستشها

به همکاری پروین پژواک و منیره نادری

- من چه عددی استم که خودم، با دو چند، با دو چند دو چند جمع یک میشویم پانزده. شما مرا پیدا کنید!

() ()

- احمد نیم دانه کیک پنجصد گرامی و شریف سه بر چهار یک کیک پنجصد گرامی خریدند. کدام شان کیک زیادتر خریده اند؟

() ()

- جدول ضرب از صفر تا ده را تکمیل کنید.

X	0	1	2	3	4	5	6	7	8	9	10
0	0	0					0				
1	1	2					2		9		
2			4	6			12				
3		3			12						
4						20					40
5							30				
6								42			
7	0				35			56			
8				24					72		
9						54				90	
10	0									100	

- در میان واژه های زیر، کدام یک آنها اگر خلاف ترتیب حروف نوشته شوند، مفهومی را ارایه میکنند. طور مثال: سرخ - خرس

- | | | |
|----------------|------------------|----------------|
| () - لاف () | () - خربوزه () | () - بزرگ () |
| () - جنگ () | () - رام () | () - کمک () |
| () - کابل () | () - شوخ () | () - چرم () |
| () - کاخ () | () - زار () | () - من () |
| () - بوت () | () - زور () | () - توت () |
| () - شاد () | () - کان () | () - دریا () |
| () - کلام () | () - خرما () | () - شیر () |

- در بین حروف پرآگنده زیر، نامهای کتاب های آسمانی را بیابید و دور را شان حلقه کنید.

زبور	تورات	انجیل	قرآن
ت	و	ا	ت
ق	ر	آ	ز
م	ن	و	ج
ك	د	م	ي
آ	س	ه	ل

- در بین حروف پرآگنده زیر لغات مربوط به زمان را پیدا نموده و دور را شان حلقه کنید.

فصل	سال	قرن	ماه	هفتہ	شب	روز	ساعت	دقیقه	ثانیه
د	ط	ق	ق	ی	د				
ر	ذ	و	ز	د					
ق	ف	م	ص	ی	ق				
ر	ل	ا	ل	س	ر				
ن	ه	ن	و	ه	ن				
ش	خ	ل	ل	ع	ش				
ب	ج	ت	ت	ت	ب				

- نامش تلح و خودش شیرین، چیست؟ ()

- رفتم در راه، یافتم گیاه، مغزش سفید، پوستش سیاه.

- کارتون صفحه فکاحی از حرفها ساخته شده، اگر از تکرار حروف صرف نظر شود، شما کدام کلمه را در آن میبایید؟ ()

- ده بار بدون غلطی بگویید "چهار مغز و چهار مغزشکن را بیاور که یک چهار مغز خوری کنیم." اگر قرعه به نام شما برابر شد، جواب این سوال در تیلفون از شما پرسیده میشود.

نقش زبان مادری در حل دشواری های برخاسته از محیط غربت

از: انجیر پروین سرابی

والدین بصفت نسل مسؤول بهتر است بموقع مشکل کودکان شان را حس، درک، تحلیل و حل نمایند. برای اینکه کودکان عقده کشایی شوند بهتر است با ایشان راجع به عملکردهای روزانه، رفیقانه صحبت گردد و ماهرانه روانکاوی شوند و بالای مشکلات با این که کوچک هم باشد مکث گردد و انگیزه آنرا باید دریافت عمل و عکس العمل کودک را مانند "دل و یا سرم درد میکند"، "امروز مکتب نمیروم" و یا بعد از مکتب عصبانی به منزل میاید، نباید سطحی فکر کرد زیرا امکان دارد در عقب این بهانه ها مشکلی نهفته باشد. با دوستان کودک طوری که خدشه به احساسش وارد نگردد آشنایی حاصل گردد و با تشویق مستقیم و غیر مستقیم دوستان خوبش را باید برایش نزدیک ساخت تماس مسلسل با معلمین جهت کسب معلومات و پیشرفت تعلیمی گرفته شود. اگر درک نمودید که بعضی از مشوره های معلم درباره فرزند تان کاملاً صدق نمیکند از طفل تان دفاع کنید و یا آنچه را که خود بهتر میدانید به اطلاع معلم برسانید. نادرآ اتفاق میافتد که والدین قادر به رفع مشکل وارده نمیباشند در این صورت از طریق داکتر خانگی به حل موضوع پرداخته شود.

یکی از مشکلات بزرگ والدین عدم اطلاعات از شیوه تدریس کودکان در کشور میزبان میباشد. والدین نظر به کمبود لسان دومی معلومات کافی را به موقع کسب کرده نمیتوانند. با اینکه والدین اکثر شان از نعمت تحصیلات عالی و یا متوسط برخوردار میباشند، مصدر خدمات شایان بنابر دلیل فوق و تفاوت شیوه و میتوود درسی برای فرزندان شان شده نمیتوانند و از طرف دیگر کودکان سویه لسان کشور میزبان والدین شانرا معیار قرار داده همه دانسته ها و ارزش های والدین را به همان مقیاس میپندازند.

گاهی هم والدین برای اینکه لسان کشور میزبان را سریعتر بیاموزند، با فرزندان شان در منزل به زبان مادری شان تکلم نمیکنند. ظاهراً این عمل برای والدین تا حدودی مثبت واقع میگردد مگر صدمه بی را که در اعضای خانواده متحمل میشوند،

مدت سه الی چهار سال را در بر میگیرد. لازم میبینم که درین زمینه به اشاره چند موضوع بسنده کنم

کودکان در مدت الی چهار سال زبان کشور میزبان را بهتر می آموزند و با فرهنگ شان سریع تر آشنا میشوند و از آن تأثیر میپذیرند. این تأثیر پذیری اگر تا حدودی که به دانسته های علمی، اخلاقی و فرهنگی کودکان بیافزاید، امریست مثبت. بعضاً این تأثیرات در تقاطع دو فرهنگ بالای کودکان اثر منفی میگذارد. بطور مثال ایجاد فاصله بین والدین و کودکان، بهره کافی نبردن از علم و دانش، رجوع به مواد مخدراه، پیوستن به باند های مختلف، در انزواح قرار گرفتن، مخالف والدین عمل کردن، فرار از منزل، دچار شدن به تکلیف روحی و غیره میباشد که در چنین حالتی والدین و کودکان قربانی شایط ناخواسته میشوند.

این یک حقیقت مسلم است که والدین برای کودکان شان بهترین آینده را آرزو دارند و حتی المقدور میکوشند که برای کودکان شان امکانات خوب تحصیلی را فراهم بسازند و پیشرفت علمی، فنی و اجتماعی اولاد های شان را از طریق شمولیت به بهترین مراجع تحصیلی به سویه های بلند خواستار اند و مقام والا را برای فرزندانشان در جامعه میخواهند. فلهذا گاهگاهی از تجارب گذشته شان قصه میکنند و اندرز های خردمندانه به فرزندانشان بازگو میکنند و گاهی هم کودکان شان را با کودکان کشور میزبان و یا کودکان دوستان شان مقایسه میکنند و از این طریق میخواهند حس رقابت سالم را در ذهن فرزندان شان زنده بسازند. درینجا پرسشی پیش میاید که آیا در فرهنگی که والدین بزرگ شده اند کودکان آنرا میدانند؟ آیا میل و استعداد شان در رابطه به خواسته های والدین هماهنگ است؟ آیا آنچه را که والدین برای کودک شان گفته اند و ابراز نموده اند نظر به مشکلات لسانی درک کرده است؟ آیا فرزندانشان تحت فشار های جانبی کشور میزبان از قبیل فشار لسانی، فرهنگی، اجتماعی، تحصیلی، اخلاقی و غیره قرار ندارند؟ و امثال اینها.

کودکانی که از کشور آبایی شان نظر به عوامل مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به کشور های دیگر جهان مهاجرت میکنند، در مراحل مختلف سنی دچار معضلات گوناگونی میشوند که اصولاً "ریشه یابی و پی جویی عوامل این مشکلات از بعده های مختلف، کار بس پیچیده و مشکلیست، اما نا ممکن نیست ما برای آینده درخشان و رهنما بی سالم کودکان باید در حدود امکان و توان دست به کار شویم و کودکان را قبل ازینکه در مسیر نا سالم زندگی کشانده شوند، برایشان به موقع مدد رسانیم

بعد از آن که در سال ۱۹۷۸ میلادی دامنه جنگ در کشور عزیز ما افغانستان گسترده شد تعدادی از خانواده های افغان بخاطر نجات حیات خود و کودکان شان مجبور به هجرت شدند که تقریباً نصف از این بدنه مهاجر را کودکان تشکیل میدهند. کودکان از همان آوان، جنگ را با همه بدختی هایش لمس کردند، دیدند، رنج بردند و عزیزانشان را از دست دادند. اکثر این کودکان در امتداد راه گریز، شاهد برخورد های از قبیل لوت و کوب، کشتن، گرسنگی، تشنگی، بر亨گی، تجاوز، چور و چپاول، بمباردمان و شاهد رویداد های بدتر از این بودند. کودکان ما بعد از اینکه در کشور های همسایه افغانستان مسکن گزین شدند، مصیبت های دیگری مانند بیکاری والدین، توھین و تحقیر، گرسنگی و تشنگی های متداوم، آواره شدن از یک کمپ به کمپ دیگر، مجبور ساختن کودکان به کار های کم مزد و بالاتر از توان شان و غیره را با والدین شان تحمل کردند. مسلم است که این همه مشکلات بالای ضمیر خود آگاه و ضمیر نا خود آگاه کودکان تأثیرات جبران نا پذیری گذاشته است. آن عده کودکانی که بعد از سپری نمودن چندین سال در کشور های همسایه افغانستان بالاخره به ممالک اروپایی، امریکایی، آسٹرالیایی و ممالک پیشرفته تر آسیایی پناه گزین میشوند، پناهندگی برای این کودکان در ممالک پیشرفته جهان یک آرامش وقت به ارمغان میآورد و برای والدین شان اعتماد وقت را همراه دارد که این اعتماد و آرامش

حس میکنند. اضافه از ۴۰ فیصد جوانان بالا تر از سن ۲۴، والدین شان را مقصراً میدانند که چرا در آموزش لسان مادری ایشان را یاری نکرده اند. اکثر این جوانان در هالند تولد و بزرگ شده اند و هنوز هم در بعضی مشکلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ضرورت لسان مادری را حس میکنند.

با تماس به مکاتب هالندی به میتوود های نوین تدریس آشنا شدم و دریافتم که باید شیوه تدریس لسان مادری را با مکاتب هالندی هماهنگ ساخت زیرا شیوه را که کودکان در اینجا آموخته اند و ما در افغانستان آموخته بودیم در تضاد قرار میگیرند و در نتیجه کودکان از آموختن لسان مادری ابا میورزند.

آنچه را که تا بحال گفته آمدیم بیشترین معضلات کودکان و نوجوانان از سن دو الی چهارده است. جوانان علاوه برین پر ابرالم های دیگری هم دارند که در اجندای فعلی این مجله در نظر گرفته نه شده است.

به عنوان حسن اختتام آرزو و تأکید میدارم که با تأسیس مکاتب لسان مادری در هر کجایی که زندگی میکنید از لبخند کودکان و ظرافت های معصومانه شان لذت ببرید و قدسیت وحیبه تانرا در مقابل کودک وطن انجام دهید.

به صفحه ۱۱ مراجعه شود)

تبیع و نگارش از: ا. ر. رها

کودکان لسان مادری را از طریق تکلم در منزل و تدریس به نوع انفرادی و جمعی بیامورند. زیرا لسان مادری پل ارتباطی بین کودکان و بزرگسالان با فرهنگ و تاریخ پر افتخار کشور ما میباشد و بدون این پل هویت و شخصیت کودک برای همیش تحت سوال قرار میگیرد. آنانیکه شخصیت و هویت مستقل شان را دارند، در کشور میزبان هم به دیده احترام، اعتبار و اعتماد نگریسته میشوند.

لازم به یاد آوری میدانم که ده سال قبل به همت دست اندرکاران انجمان افغانان مقیم هالند (هما) در شهر های مختلف هالند چند باب مکتب لسان مادری بنام مکتب ابو علی ابن سینای بلخی تأسیس گردید. فعلاً هم در بعضی از این مکاتب نهالان و نو نهالان افغان را تدریس مینمایند. من که از آنزمان تا بحال عضویت کمیسیون مکاتب را دارم کوشیدم موازی به وجبیه معلمی و تهییه مواد درسی با کودکان، نو جوانان و جوانان اقلیت های مختلف هالندی مانند ترک ها، مراکشی ها، افغان ها و مکاتب هالند به تماس شوم و از تجارب و اندوخته های شان بیاموزم. بعد از دو سال تحقیق دریافتمن که نسل کودک و جوان ما در این جامعه مشکلات چند جانبی دارند که با اکثر اینها به تنها یی دست و پنجه نرم میکنند و خود را در این میدان مبارزه تنها

جبران ناپذیر خواهد بود که عمدۀ تربیت آن خود باختگی و فراموش کردن اصلیت و هویت در برابر فرهنگ کشور میزبان میباشد. در چنین شرایطی کودکان مقابل لسان مادری شان بی انگیزه میگردند و این امر باعث گریزان شدن شان از لسان مادری میگردد.

بعضی از والدین نظر به مصروفیت و یا خستگی های که دارند، برای آموزش و اصلاح کلمات و جملات اطفال شان وقت گذاری لازمه را نمیکنند. این امر باعث میشود که کودکان به لسان سومی یعنی مختلطی از لسان مادری و لسان کشور میزبان صحبت نمایند و بالاخره کودکان لسان مادری را با گرامر و با واژه های اضافه از ۴۰ فیصد لسان میزبان تکلم مینمایند که در این صورت معنی جمله از آنچه که هدف است، تغییر میکند و در نتیجه افاده و تفہیم بین والدین و کودکان مشکل میگردد.

ما به این نتیجه میرسیم که حاکم بودن بالای لسان مادری به مثابه غالب بودن بالای اکثر مشکلات ناشی از آوارگی است. نبود و یا کمبود لسان مادری مانع افاده و تفہیم شایسته و بایسته بین اعضای خانواده و کودکان میگردد. جهت این که تعدادی از مشکلات ما را در شرایط تقاطع دو فرهنگ حل کرده باشیم باید

یادداشت ها در مورد معضلات زیست در کشور بیگانه

سهیم شدن مطرح ساختند. بصورت تدریجی مقوله‌ی جدید مل متحده حاکی از آنست نیز باز کرد و اکنون احزاب اجتماع گرا در کشور های اروپایی غربی ترجیح میدهند اصطلاح "سهیم شدن" را حین صحبت در مورد خارجی ها استعمال کنند.

در شرایط کنونی که عاقب حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بر زندگی مردم جهان سایه افگندگی و وضع محدودیت ها برای خارجیان مقیم غرب تدریجاً به یک واقعیت روزمره تبدیل میگردد، حق انتخاب مهاجرین و پناهجویان صرف در چوکات معینی موجود است. در چنین وضعی "سهیم شدن" را میتوان بمتابه مطلوب تربیت الترتیف پذیرفت.

(ادامه دارد)

زیست جدید یکی را انتخاب میکرند. مطالعات سازمان ملل متحده حاکی از آنست که در مراحل آغازین صرفاً دو انتخاب وجود داشت: مماثلت (assimilation) با محیط یعنی پذیرش بی چون و چرا ارزشها و نورم های محیط جدید و میان کشور بیگانه.

در دهه هشتاد قرن بیست بعد از مطالعات زیاد دول غربی مقوله (integration) یا در هم آمیزی با محیط جدید را از پالیسی رسمی شان به خارجی های مقیم در کشور های شان عرضه داشتند. از آنجاییکه در هم آمیزی از بالا بر پایین تحمل میشد، با مقاومت حلقات آگاه مهاجرین و بخصوص پناهجویان مواجه گردید. اینها در مقابل مقوله جدید را بنام participation با

تا چه حد حق انتخاب داریم؟

در اوایل دهه پنجم قرن گذشته متعاقب جنگ جهانی دوم، روند مهاجرت‌های اجباری ابعاد تازه ای کسب کرد. فلسطینان نخستین قربانیان این تحول بودند. جنگ سرد میان دو ابر قدرت باعث ایجاد مراکز تشنجه در کشور های جهان سوم شد. ابر قدرت ها میکوشیدند در کشور های فقیر نوکر گیری کنند و ازین طریق نفوذ خود را در سطح جهان گسترش دهند. همین گروههای نوکر در واقع خمیرمایه بی بودند که با استفاده از آنها در کشور های جهان سوم مراکز تشنجه ایجاد میگردید و ابر قدرت ها در نقش هیزم کش به این تشنجهات دامن میزند و میلیون ها معلول و ده ها میلیون مهاجر بجا گذاشتند. مهاجرین و پناهجویان سیاسی داخل محیط جدید کلتوری-اجتماعی میشند و بایست بین راههای مختلف در هم آمیزی با محیط

بس از اینکه طرح ایجاد این نشریه را گذاشته و با عددی از فرهنگی گان و صاحب نظران این عرصه مشوره کردیم، مورد نوشیق و استقبال نهاد شان فرار گرفتیم. از جمله نامهای دریافت کرد، ابرگاه ما با ابراز سپاس از ایشان در اینجا به نظر فرمی از آنها می‌هردانزیم.

نخست برداشتن گام در راستای خدمت والای فرهنگی ارج سترگی در کنار دارد، مشروط بر آنکه از غرض و مرض و بد آموزی های که جامعه در دمدمد مادیده است، آزاد باشد. تردیدی ندارم که نیت موجود نزد شما به خوبی جامعه عمل بپوشد. آموزش سالم اطفال، توجیه ایان و حتا جوانان با فرهنگ جامعه، لازمه اش، دیدن واقعیت های موجود، از جمله این نیز است که برای این نسل، زبان فارسی و در کل فراگیری ادب و فرهنگ، گام دومی است. این نسل در میان محدودیت های ناشی از نیازهای ملموس زندگی روزمره، باید چیزی بیاموزند که آرزوی ماست. و اگر آنها را درک نکنیم و به جهان روحی شان ره نبریم، عواقب خوبی در پی ندارد. ازین رو با درک محدودیت های موجود و وقت آنها، خوب است که موضوعات دلچسپ و پرکشش با دنباله کاری روی دست گرفته شود. پنداشته می شود که اگر والدین با مراکز آموزشی همکاری نکنند و دقایقی در خانه برای طفل خویش برنامه آموزش تکمیل نکنند، صفحات مجله و سایت اینترنتی کمتر مثمر ثمر است. بدین لحاظ جلب همکاری والدین بسیار مهم است.

نصیر مهرین



پیام لوناولی مستنول موسسه زنان "بس بس مهرو" و دیپس فندر اسیون انجمان های پناهندگان افغان در هالند (FAVON) خوشحالم که یک خلا، فرهنگی در مطبوعات برون مرزی و مهاجر افغانستان با طلوع مجله کودکان و نوجوانان پر می گردد. من از صمیم دل به دست اندکاران این حرکت فرهنگی و خاصتاً به خانم منیزه نادری شادباش می گویم.
اینک یک قطعه شعر "فرهود" را که در بدترین حالت چنگی خطاب به کودکان سرووده شده، به مجله تقدیم میدارم. این شعر در زمانی سرووده شده که شهر مزار (در سال ۱۳۷۶) در محاصره یکماهه طالبان قرار داشت و روزانه طالبان از میدان هوایی و حزب وحدت از کوچه های شهر، صد ها راکت را تبادله میکردند و هر راکت و بم و طیاره، اطفال را از زمین بلند میکرد و روان کودکان را تا اعمق روح می آزد.

پیام جلال نورانی سرمحور مجله "گلبرگ" به کارکنان مجله "نهال"

در همه کشورها، ما با کودکان افغان مواجه میشویم که یا اصلأ با زبان دری و پشتو آشنا نیستند و یا با واژه های مخلوط زبان مادری و زبان کشوری که محل زیست شان است، گپ میزنند. من باور کامل دارم که وجود نشریه های ویژه کودکان و زبانهای ملی اگر نتوانند این نقیصه را به کلی رفع کنند، حداقل اندکی سبب آشنایی تو باوه گان ما با زبان و فرهنگ شان میشوند. این نشریه ها اگر تعداد کمی از نوجوانان را هم بتوانند به فرهنگ شان پیوند دهند، کارگردانندگان شان را باید ارج گذاشت و ورد چنین نشریه ها را به خانواده های مهاجر افغان خیر مقدم گفت.

بنابر آن، شما گردانندگان نشریه "نهال" را سپاس میگویم. خدای بزرگ در اقدام نیک و نیت پاک تان شما را یاری کند و قوت بخشید. یقین دارم نویسنندگان و فرهنگیان افغان درین تلاش صمیمانه و بزرگ تان شمار اتنها نمیگذارند.

با مسربت فراوان اطلاع یافتم که تنی چند از شیفتگان فرهنگ افغانستان در هالند برای نخستین بار تلاش نجیبانه می را برای بنیاد گذاری یک نشریه برون مرزی برای کودکان و نوجوانان آغاز کرده اند. گزینش نام "نهال" برای این نشریه خود حکایت دارد از اینکه دست اندکاران این مجله برای بارور شدن کودکان و رشد این نهالان نورسته کمر همت بسته اند و آرزومند اند تا این نهالان پاک، با فرهنگ ملی خودشان رشد کنند و به ثمر برسیند. اگر در وطن نونهالان ما در شرایط بسیار ناهنجار بسر میبرند و بسیار از آنان مکتب و مدرسه، بهداشت و دارو، امنیت و فضای سالم برای آموزش و بازی در اختیار ندارند، کودکان و نوجوانان افغان در مهاجرت، به خصوص در کشورهای پیشرفته جهان که همه امکانات تحصیل، بازی و برخوداری از صحت و سلامتی را دارا هستند، اینها هم با کمبود و حتی نبود شرایطی مواجه اند که آنان را از آشنایی با زبان، فرهنگ و ادب شان باز میدارد. تقریباً

تقدیم به کودکان میهنم



بمباردمان شب
بر سینه ام خلید
وز قلب من گذشت
هر سو بساط خون ترا در بغل کشید
اینکه زنده ام
زود شو بیا بین
در چشم من هنوز
تصویر کودکان
همراه با گلال
غرق حمامه های پر از درد میهندست

اما هزار حیف
کاینجا درین زمین
احساس کاروان
با آشنران یکیست؟!
هر که چو پوست سرخ درخت
زار و مرده است
ای کودک شیرین
اینجا بیا بین
خرگوش نی، شاعر اگر در کفن شود
سالمرگ چی، که فاتحه برپا نمی شود
هر خانه در حقیقت شب، یک حضیره است
شیرین ترین من
دیگر زمن مپرس
گفتی چرا هوای بهاری دگر شکست
آوازه بلند قناری دگر گستست
ای کودک عزیز
تو لیمه سان بپر
از این خاکدان دود!!
یادم نمی رود
آنشب که خانه سوخت
از من شراره برد
آنشب که کوچ بستی
توبیز مثل خنده لادن شگفته ای

سپتامبر ۱۹۹۷ مزاد شریف

- حرص: خواهش بیجا، آز	- بند: قید	- یاری: کمک، دوسخن	- هنگام: وقت	شرح سایر واژه های
- حسد: بدخواهی، رشک بردن	- رهایی: آزادی	- نهشته: نوشته	- معطوف: مورد توجه واقع	مطلوب این شماره :
- غرور: خود بینی، خود اسپی با یالهای...	- ایمان: مثال، مانند	- همتا: مثل، مانند	شدن	آیا در باره کشور...
- خواهی	- یال: موهای گردان اسب و شیر	- چشممه های آبی	- شگفت اندیش: تعجب آور	- دانستن: دانایی و آگاهی به
- فریب: مکر، حمله	- تاختن: اسب دوانیدن	- به چند آمدن: به گیر افتادن	- مروج: رواج یافته	چیزی داشتن
- امون: کارها	- تناور: قوی، تنومد	- بال بگشا: بال باز کن	- آموخت: یادگرفت	- محسوب: شمرده شدن
- سهو: اشتباه، فراموشی و	- شیشه: آواز اسب	- چشم بگشا: چشم باز کن	- فقه: علم دین	- قدامت: پیشی، دیرینگی
فلکت	- ایجاد: بوجود آوردن، آفریدن	- گشودن: باز کردن	- کسب: بدست آوردن	- مری: سرحد
جالب و حیرت آور	- عهده: ذمه	- دادا: آگاه، عالم	- علوم: جمع علم	- تخمین: برآورده، از روی
- توزیع: قسمت کردن، بخش کردن	- گام: قدم	- پند: نصیح	- اندک زمان: وقت کم	گمان سخن گفتن
- مطلع: آگاه با کاری	- نهادن: گذاشتن	- پار: دوست	- متخصص: جستجوگر	ابن سینایی بلخی
- قطرب: خطی که از مرکز دایره گذشته و دو محیط را به هم وصل میکند.	- شیف: خوشحالی	- شگفت: در بهار ...	- تحقیق: به حقیقت چیزی	دانشمند: دانا، عالم، دارای علم و دانش
جوانه ها	- قوس: کمان	- کعبه: زیارتگاه مسلمانان	- رسیدن	- طبیب: در قدیم به کسی که
- ذشوار: مشکل، سخت	- سرعت: تیزی	- مدح: ستایش، ستودن	- هرگز: هیچ وقت	مریض ها را تداوی میکرد،
- همردیف: هم قطار	- سریع: تیز	- خرم: تازه، شاداب	- استقبال: پیش آمد خوب،	گفته میشد.
- ارتقا: بلند رفتن	- براق: برق دار، درخشان	- دامان: دامنه صحراء و کوه	- پذیرایی	- گشود: باز کرد
- جدیت: کوشش	- دانستنی ها	- دین: عبادتگاه زرتشیان	- دین: عبادتگاه مسیحیان	- مشاهیر: جمع مشهور
- تباہی: نابودی، خرابی	- گماشتن: کسی را برسر	- کلیسا: عبادتگاه مسیحیان	(در اینجا اشاره به رفت)	- استعداد: توانایی کاری
- تکیه: کبر و غرور	- حریم: گردآگرد	- حرم: آموزشگاه، مکتب	- کاری گذاشتن	داشت
- تعقیب: دنبال کردن	- تعقیب: دنبال کردن	- سرافرازی: سربلندی	- پیشنهاد: درخواست	- نبوغ: هوشیاری و نذکارت
- مکرر: تکرار شده	- صواب: راست و درست	- صواب: قبول نکرد	- نهذیرفت: دیده میشد	- مشاهده میشد: دیده میشد

چارت رنگها



انتخاب از "رهنمای تدریس نقاشی برای کودکان و نوجوانان"

ابوغلام محی الدین شبین غزنوی